هفته نامهء سیاسی، فرهنگی و خبری

والعصر

امروز ما

ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان

شمارهء چهل و هفتم - یکشنبه ۲۸ دلو ۱۳۷۵ هـ ش - ۱۶ فبروری ۱۹۹۷م - ۸ شوال ۱٤۱۷هـ ق

ولسوالی شیخ علی و دره ترکمن تا بامیان در کنترول کامل نیروهای حزب وحدت اسلامی قرار دارد

علیرغم ادعاهای دروغین طالبان از طریق رادیو شریعت مبنی بر تصرف شیخ علی و دره ترکمن، و باز تاب این تبلیغات زهرآگین از رسانه های بین المللی، این مناطق همچنان در کنترول کامل نیروهای دلیر حزب وحدت اسلامی قرار دارد.

قرار گزارش های واصله از خطوط مقدم جبهه ها، نیروهای حزب وحدت اسلامی در همان موقعیت هایی قرار دارند که در زمان رویا رویی با نیروهای قبلی اداره کابل، قرار داشت.

حزب وحدت اسلامی، بنابرمشی صلح جویانه و عدم تجاوز، در شرایطی که هر روز ابعاد جنگ گسترده تر می شود، منحصراً خود را مکلف بر دفاع از مردم خود می داند و حالا نیز با رعایت این حدود و پالیسی همبستگی تجدید جنگ، بعنوان نیروی مدافع، در مناطق متذکره، حضور قاطع داشته و تا آخرین رمق های حیات از مردم خود دفاع خواهند کرد.

کوتل استراتژیك شیبر، بعنوان سد نفوذ ناپذیری که دندان هر طمعکاری را خواهد شکست، منحصراً توسط نیروهای حزب وحدت اسلامی، پاسداری می شود. ما ادعای دروغ نمی کنیم و تبلیغات زهرآگین و گمراه کننده را نیز نمیتوانیم عمل نماییم. رسالت رسانه های بین المللی نه این است که اذهان را با گزارش ها و اطلاعات غلط، گمراه سازند. اگر نتوانستیم که اطلاعات صحیح بدست آوریم، این الزام وجود ندارد که با گزارش های ساختگی خلاء های خبری را پر نماییم.

در اخبار روز چهار شنبه هفته گذشته بی بی سی، گزارشی به نشر سپرده شد که گویا کوتل شیبر توسط نیروهای سید منصور نادری کنترول می شود، این هم ص ٦

مقام معظم رهبری در مصاحبه با ارگانهای نشراتی حزب وحدت اسلامی:

ما هر لحظه آماده هستیم که قطرات خون نا چیزی که داریم، نثار راه عزت، سر بلندی و شرف مردم خود بکنیم

قابل تذکر است که این محاصبه قبل از تحولات شمال و جبل السراج صورت گرفته، قسمت اول آن در شمارهء قبلی به نشر سپرده شد و اینك قسمت دوم آن در اختیار خواننده گان عزیز قرار می گیرد.

هفته نامه: با اینکه حزب وحدت اسلامی شامل شورای عالی دفاع می باشد و با اینکه فعلاً با طالبان در حال جنگ می باشد، لطفا بفرمایید که فعلاً حزب وحدت اسلامی با طالبان و حلقات طرفدار آنها چه ص ۷

تبعیضات قومی از سوی طالبان، آتش جنگ را در ولایت کنر مشتعل ساخت

از دو هفته قبل تاکنون، جنگ جدید در ولایت کنر ادامه دارد. این درگیریها که در روز های عید شدت بیشتر کسب نمود، با همان شدت دوام خود را حفظ نموده است.

پس از تصرف کنر توسط طالبان این دومین درگیری است که علیه طالبان، از سوی مردم کنر صورت می پذیرد. اولین درگیری درست بعد از یکماه از استقرار نیروهای طالبان در ولایت کنر، توسط قوماندان نجم صافی از ولسوالی مانوگی دره پیچ کنر، صورت گرفت که در نتیجه این درگیری، طی یك موافقتنامه ۳ ماده ای زمام امور ولایت کنر به اقوام ساکن ولسوالی مانوگی که عمدتا صافی هستند، سپرده شد.

اغتشاش دوم که فعلاً جریان دارد، به رهبری ملك محمد زرین از قوم مشوانی، یکی ص ۸

ولسوالی بالامرغاب تحت کنترول نیروهای شورای عالی دفاع در آمد

نیروهای شورای عالی دفاع در حال پیشروی به سوی قلعه نو مرکز ولایت بادغیس می باشند

همزمان با سد شدن پیشروی نیروهای طالبان در درهء شیخ علی و سالنگ و خارج شدن نقاط وسیعی از ولایت کنر از کنترول آنان، طالبان شکست های سخت دیگری را در غرب افغانستان واقع در ولایت بادغیس متحمل شدند

بر اساس گزارش منابع خبری، عملیات نیروهای شورای عالی دفاع از شب شنبه هفته جاری در ولایت بادغیس آغاز شده و پس از فتح ولسوالی بالامرغاب، نقاط وسیعی از ولایت بادغیس به تصرف نیروهای شورای عالی دفاع در آمد. طبق این گزارش ها تاکنون مناطق ارزن، گورمك، خواجه و قسمت های از قصر خواتون در اطراف قلعه نو از کنترول نیروهای طالبان خارج شده و پیشروی نیروهای شورای عالی دفاع به سوی شهر قلعه نو مرکز ولایت بادغیس ادامه دارد.

این گزارش می افزاید که طالبان در این شکست، تلفات سختی متحمل شده و با بجا گذاشتن مقدار معتنابه از سلاحهای سنگین و سبك، مجبور به عقب نشینی شده اند. یك گزارش تأیید نشده حاکیست که شهر قلعه نو نیز از کنترول طالبان خارج شده و فعلاً نیروهای شورای عالی دفاع در آن شهر مستقر اند.

بنام خداوند آگاهی، آزادی و برابری

طالبان، برای کسب شناسایی بین المللی، دست به انتحار می زنند

طالبان گفته اند که محصلین اناث تا آن وقت نمی توانند به ادامه تحصیل شان بپردازند که مراکز ویژه نسوان برای آموزش عالی تهیه گردد. به نظر می رسد، پیش از آنکه این اظهارات از ایمان طالبان به پیشرفت و انکشاف فرهنگی کشور ناشی شده باشد، ماهیت یك نوع تلاش سیاسی را برای فراهم آوردن و جهه مقبول بین المللی به منظور کسب شناسایی رسمی، متبارز می سازد.

طالبان وعده می دهند و با این وعده های خود، می خواهند به هدف های نقد خود برسند. براي طالبان این اهمیت ندارد که پروسه حیات در شرایط کنونی فقط با تلاش های پیگیر زن و مرد جامعه انسانی، می تواند راه خود را به آیندهء روشن بگشاید. و هنوز در باور طالبان، زن همچون مرد یك انسان نیست که از حق تحصیل و تکمیل شخصیت انسانی خود بر خور دار باشد. طبق این باور، زن یك موجود خانه زاد و خانه مرگ است و حق آن را ندارد که در حیات اجتماعی، سهم بگیرد.

قبل از هر چیز دیگر، ارتباط حقوق اجتماعی و سیاسی زن، متفرع بر انسان بودن زن است. اگر زن انسان است و انسان فقط در حیات اجتماعی، مجال پرورش استعداد هایش را می یابد، ازین نتیجه منطقی گریزی نیست که باید زن در جامعه حضور داشته باشد و این همان موضوع اساسی است که طالبان از آن طفره می روند. تا وقتی این موضوع حل نشود که زن حق حضور در جامعه و ایفای نقش اجتماعی را دارد، طرح مسئله تحصیل زن، یك امر بیهوده خواهد بود. چه اینکه پلان گزاری تعلیم و تربیه امروزی، عمد تا بر اساس معیار امید به زندگی، ص ۷

در این شماره میخوانید

مبارزهء فرهنگی زیربنای .... ص ۲

علی، شهید عدالت! .... ص ۳

قتل عام افشار و باور نوین .... ص ٤

افشار جزء تاریخ من است .... ص ٦

افشار، برای ما قداست تاریخی، قداست مذهبی و قداست سیاسی دارد

(رهبر شهید،استاد مزاری)

مبارزهٔ فرهنگی زیربنای تحولات اجتماعی

«قسمت چهارم»

روش و ابزار مبارزهٔ فرهنگی

برای رسیدن به هدف، صرف درك و شناخت هدف کافی نیست. گام بعدی، شناختن روش و ابزاری است که باید برای رسیدن به هدف بر گیریم. اصولاً رسیدن به هدف به روشی که بر می گیریم متکی است. آدمی برای نیل به اهدافش لا جرم باید از راهی بر ود و روشی را دنبال کند. سخن در این است که از چه راه و با استفاده از چه روشی می توان به اهداف رسید؟ آیا هر راهی، می تواند به هدف منتهی شود؟ آیا مبارزهٔ فرهنگی به نیت رسیدن به هدف، از هر وسیله و ابزاری می تواند بهره برداری نماید؟ و به تعبیر دیگر آیا هدف وسیله را توجیه می کند؟ آیا قداست و اهمیت هدف چندان است که نوع وسیله و ارزش آن را تحت الشعاع قرار می دهد، بطوری که روش و وسیله تمام ارزش و اهمیت خود را از هدف اخذ می کند؟

کمونیزم معتقد بود که اهداف، وسایل را توجیه می کنند. از دیدگاه این مکتب، جامعهٔ کمونیستی آن قدر مهم و عظیم است که برای حصول آن هر کاری مجاز است. اگر پرونده سازی، آدم کشی، تضییع حق، دروغ گویی، قتل عام، غارت، چپاول و... نیل به این جامعه را تسریع نماید، نه تنها مانع ندارد، بلکه باید بعنوان یك رسالت آن را انجام داد. به زعم اینان، آن هدف چنان خیرات و برکات دارد که زیان های نخستین را جبران می کند.

اما باید گفت که اهداف دو دسته اند: برخی از اهداف بالفعل موجودند و ما باکاری که می کنیم فقط جاده ای به سوی آن ها می کشیم، ولی برخی از اهداف از اموری اند که باید خود با عمل مان، آن را ایجاد نماییم. این اهداف بالفعل موجود نیستند، بلکه ما باکاری که می کنیم و باراهی که می رویم آن ها را محقق می کنیم و به آنها صبغهٔ وجود می دهیم. اگر این نظریه در مورد اهدافی که بالفعل موجود و محقق اند، صحیح و مناسب باشد که نیست، مسلماً در باب اهدافی که باید با اعمال مان آن را محقق کنیم صحیح و درست نخواهد بود؛ زیرا که اینگونه غایت ها زائیده روش ها است و برخاسته از همان مسیری است که ما برای رسیدن به آنها طی می کنیم.

هدف و جهت در مبارزهٔ فرهنگی نیز از همین قرار است. در اینجا اهداف بالفعل موجود نیستند، بلکه بر اساس نحوهٔ عملکرد ما جنبهٔ وجود و تحقق می گیرند. اگر هدف این است که جامعه، اسلامی شود، ارزشهای دینی بر جامعه حاکم گردد و افراد آن جامعه بر اساس اصول و اخلاق انسانی متخلق و تربیت گردند، باید دانست که این اهداف نیکو از هر طریق و مسیری حاصل نمی شود، اگر هدف این است که در جامعه اصول دموکراسی حاکم گردد و جامعه مطابق با معیار های دموکراسی مشی نماید، باید متوجه بود که این هدف از طریق پرونده سازی، جعل و تحریف، تزویر و دروغ، هتك حرمت شخصیت دیگران، فحش، توهین ونا سزا گویی بدست نمی آید، و اگر هدف، عدالت است باید اذعان کرد که این هدف صرف با استفاده از نیروی معتقد و باورمند به اصول عدالت تأمین می گردد و اتکا به نیروی آلوده، جز دوری از هدف ارمغان و تحفه ای به همراه نخواهد آورد. بر این اساس مبارزهٔ فرهنگی که رسالتش تشکیل جامعه برمبنای موازین و اصول ارزشی یی اسلامی، انسانی، عدالت و دموکراسی است نمی تواند به نیت حصول این اهداف از هر وسیله و ابزاری و از هرراه و روشی بهره برداری نماید. اگر مبارزهٔ فرهنگی به بهانهٔ عدالت و دموکراسی و هزاران اهداف قلمبه سلمبهٔ دیگر که برای خیلی ها درك مفهوم آنها نیز چندان آسان نیست، به پرونده سازی و جعل و تحریف و دروغ متوسل می شود، باید باور کرد که مبارزهٔ فرهنگی به بی راهه می رود و به عوض پیمودن راه به سوی هدف، به سوی ترکستان راه می پیماید. پس همانگونه که نمی توان بدون وسایل و ابزار گامی به سوی هدف فرا پیش نهاد، همچنین نمی توان از هر وسیله و ابزاری و از هر راه و روشی برای حصول هدف استفاده کرد.

در باب روش ها مهمترین نکته این است که ما ارزش ها و عناصر فرهنگی را باید از منابع اخذ کنیم، ولی روش ها را باید خودمان، متناسب با شرایط زمانی و مکانی خود و به تناسب ظرفیت امکانات و توانائی های خود ابداع و اختراع نموده و به کار گیریم. دین، ارزش ها را به آدمیان می آموزد، ولی روش ها را باید انسانها، خود بیاموزند و از آنجای که روابط اجتماعی با گذشت زمان تغییر و تحول می پذیرند، این روش ها نیز امور پایان ناپذیر وبی نهایت اند، در هر عصر تجدید می شوند و در هر زمانی شکل تازه ای به خود می گیرند. مبارزهٔ فرهنگی بعنوان یك رسالت بر دوش فرهنگیان و آگاهان جامعه گذاشته شده است، ولی روش انجام این رسالت چیزی نیست که حتماً باید از جای دیگر با جمیع شقوق و حدودش برای مابیان گردد. ما باید خود بیا لوزیم که در شرایط و موقعیت زمانی و مکانی یی که قرار داریم، بهترین روش و ابزار برای مبارزهٔ فرهنگی چیست؟ در گذشته روش مبارزهٔ فرهنگی بیش از هر چیز سخنرانی و موعظه و منبر بوده است. از این رو موعظه و منبر جایگاه رفیع و اهمیت بلند و رواج بسیار دربین مردم ما داشت و دارد، اما در عصر حاضر اتکای محض به این متد نمی تواند رسالت مبارزهٔ فرهنگی را به انجام رساند. باید دانست که در روزگار ما روابط اجتماعی دستخوش تغییرات ژرف و عمیقی شده و با روابط اجتماعی پیشینیان تفاوت بسیار یافته است. امروزه آدمیان با روابط تازه و با ابزار جدیدی به یکدیگر پیوند می خورند. صنعت و تکنولوژیی در حال رشد و توسعه هر روز ابزار جدیدی را به بازار فرستاده و می فرستد که در تغییر روابط اجتماعی بی نقش و بی تأثیر نیستند هر روز جامعه با جوامع یا وسایل جدیدی از نوع رادیو، تلویزیون، سینما، ماهواره و ... با همدیگر پیوند می خورند که با وسایل ارتباطی گذشته تفاوت بی شمار دارد. دقیقاً به همین دلیل است که امروزه مبارزهٔ فرهنگی از طریق سخنرانی و موعظه خاصیت پیشین خود را از دست داده و باید متد و شیوهٔ مبارزهٔ فرهنگی از نو تعریف گردد. در گذشته سخنرانی و موعظه و منبر تقریباً بهترین یا میسر ترین روش برای تبلیغ و مبارزهٔ فرهنگی بوده است، ولی در عصر حاضر شیوه های تبلیغی بسیار تواناتر شده و به جهت آمیخته شدن آنها با هنرها و فنون مختلف کاربرد بیشتر و نقش فعالتر پیدا کرده اند و ما باید تمام این شیوه ها را بشناسیم و به تناسب امکانات موجوده آنها را به کار بریم.

از جمله این شیوه ها، نویسندگی و بهره گیری از ابزار قلم در عرصه فعالیت مبارزهٔ فرهنگی است. امروزه نویسندگی بخش وسیعی از مردم را به خود مصروف ساخته و از طریق پخش نشریات، مجلات و کتب که در روز میلیونها تیراژ به نشر می رسند سهم ارزنده ای را در دادن آگاهی ودر ایجاد تحول درابعاد مختلف زندگی اجتماعی از جمله فرهنگ بشر ایفا می نماید. چه بسیار نوشته هایی که با منطق آهنین و آمیخته با هنر نویسندگی، جامعه را تکان داده، پرده های جهالت و غفلت را دریده و منبع سرشار آگاهی و تحول عظیم انقلابی گردیده است. اما اگر نقش نویسندگی را با توجه به ظرفیت دانش و سواد مردم خود به ارزیابی بنشینیم، باتأسف خواهیم دید که این نقش تا هنوز در جامعه ماکمرنگ و ضعیف است. زیرا محرومیت اکثریت قریب به اتفاق مردم ما از نعمت خواندن ونوشتن که محصول صد سال خیانت حاکمیت در برابر سرنوشت جامعه است و پایین بودن ظرفیت دانش و سواد اکثریت با سوادان جامعهٔ ما امکان هر گونه بهره برداری مطلوب از آثار نویسندگان، نشریات و مجلات را منتفی کرده است. بخصوص نشریاتی که از غرور فرو رفتن در پیچش عبارات پر پیچ و خم سرشار اند، چیزی که به حیث یك امر معمول در سطح کل نشریات ما در آمده است. با این همه، این آفت دامنگیر جامعهٔ ما است که هرگاه از مبارزهٔ فرهنگی سخن به میان می آید، فوراً اذهان بسوی پخش ونشر نشریه و مجله معطوف می گردد و هرگاه گروهی می خواهد به کار فرهنگی بپردازد، اطاقی را برای نوشته خلوت می کند و پس از چند روزی، چند صفحه نوشته را تحت عنوان نشریه یا مجله بیرون می دهد و به نشر و توزیع آن می پردازد، همین و بس. این شد کار فرهنگی! مگر این نشرات چقدر خواننده دارند و چقدر از مردم ما می توانند از طریق خواندن آن اشباع شوند تا با اعتماد به آن، رسالت مبارزهٔ فرهنگی را انجام یافته تلقی کرده و از اینکه کار فرهنگی انجام شده، مسرور و خرسند باشیم و خود را از جستجوی راههای دیگر فارغ و آسوده خاطر سازیم؟ باید بخاطر داشت که اکثریت افراد جامعهٔ ما را عوض علی ها و بوستان علی ها تشکیل می دهند که حتی از سواد خواندن هم بهره ندارند! چه رسد از اینکه به دریافت مضامین و مفاهیمی که اکثراً در پیچش عبارات مکتوم اند، قادر باشند. نمی خواهیم نقش نویسندگان خود را در دادن و رساندن پیام های آگاهی بخش منکر شویم و زحمات قابل قدر و شایستهٔ آنها را هدرو ناچیزشماریم، بلکه می خواهیم بگوئیم که این آگاهی بخشی در شعاع بسیار محدود و اندك صورت گرفته و اکثریت افراد جامعهٔ ما از دست رسی مستقیم به پیام های آنها عاجز بوده و سخنرانی وموعظه تنها وسیلهای بوده است که می توانسته پیام های آنها را از لای نوشته ها برای جامعه منتقل نماید. بویژه اینکه مرکز نشر این نشرات عموماً خارج از کشور بوده و دست رسی مردم ما با آن نشرات همیشه با مشکل مواجه بوده است. اگر فقر و کمبود بودجهٔ مرکزیت فرهنگی را که همیشه با آن هم خانه وهم منزل بوده و در نتیجه از تکثیر تیراژ آن کاسته و یا در نشر و توزیع آن خلل وارد کرده، بر مشکل فوق بیافزاییم، آن وقت به خوبی میزان کار کرد و محصول کار نویسندگی و نویسندگان جامعهٔ ما قابل شناخت خواهد گردید. بر این اساس می توانیم به این نکته اذعان نمائیم که نویسندگی ومحصولات آن تا هنوز جایگاه جهانی خود را در جامعهٔ ما کسب نکرده و نمی توان روی آن به عنوان تنها داروی آگاهی بخش و یا مهمترین آن اعتماد کرد، بلکه باید در کنار آن، راههاو روشهای دیگری را نیز جستجو نموده و با بهره بر داری از آنها مبارزهٔ فرهنگی را تواناتر و پربارتر ساخت.

قتل عام افشار و...

خواستن برای ملیت ها؛ دو برادر وقتی که در یك خانه زنده گی می کنند، هر کدام برای خود حق قایل است؛ یعنی که در خانه، این برادر هم حق دارد و آن برادر هم حق دارد، این کار به معنای برادری است، نه دشمنی؛ ولی این عناصر جاه طلب و قدرت طلب اند که ازین مسئله بعنوان تحریکات نژادی و بعنوان این و آن هدف دیگر استفاده می کنند تا قدرت شان محفوظ بماند... من این جا، این مسئله تاریخی را برای شما می گویم تا بدانید که این قدرت طلبان چرا با شما دشمنی دارند، و جای تاسف از کسی است که خود را استاد الهیات می داند و می آید با مردم ما با این باور و به این شکل برخورد می کند، بلی آقای ربانی ، بعد از جنگ افشار وقتی که پاکستان می رود، راز این دشمنی را با قاضی حسین احمد مطرح می کند؛ شما ببینید که باور های غیر اسلامی سراز کجا در می آرند. ربانی برای قاضی حسین احمد می گوید که این مردم بسیار جانی اند، هشت جنگ را بالای شما تحمیل کرده اند، بازهم شما جانی اید؟! این را آقای ربانی بعد از قضیه افشار، با قاضی حسین احمد در پاکستان می گوید. بعد از قضیه افشار که افتضاح شان در دنیا بالا شد و جنایت شان در دنبا منعکس گردید و همه دانستند که این ها چقدر جانی اند و چقدر جنایت کرده اند، آقای ربانی می آید و استناد تاریخی میکند که شما مستحق این جنایت و مستحق این ظلم هستید! چونکه شما اولادهٔ چنگیز هستید. این را آقای ربانی میگوید که در مصر تحصیل کرده و در دانشگاه کابل الهیات تدریس میکند!

اول این آدم بیسواد و از تاریخ بی خبر، نمیداند که شما بومی ترین مردم افغانستان هستید؛ قبل از آنکه چنگیز به افغانستان حمله کند، شما در اینجا بودید و در بامیان مقاومت شدید را شما کردید. این اولین حرف است که نشان میدهد وی از تاریخ کاملاً بیخبر است. گذشته از آن ما از آقای ربانی باز خواست میکنیم که گیریم این باور تو درست بود و اینها اولادهٔ چنگیز اند و چنگیز هم در بامیان آمده و جنایت کرده است؛ حالا تو با کدام منطق اسلامی و الهی، هفت صد سال بعد می آیی و انتقام این جنایت را در افشار میگیری؟ این کار با کدام منطق اسلامی و انسانی سازگار است؟

اینجا است که روشن میشود چرا آقایان با شما دشمنی دارند و چرا تمام هم و غم شان متوجه این است که شما را از بین ببرند؛ چون این باور تاریخی را دارند و با این باور تاریخی است که شما را میکوبند!

اما در رابطه با اینکه من امروز حاضر شدم که وقت شما رابگیرم و حاضر شدم که جرأت کنم تا درمحضر شما مردم صحبت کنم، آن باور تاریخی بود که در اینجا با صد سال پیش

ص۸

علی، شهید عدالت

(قسمت دوم)

و بالاخره، هنوز بیابان ها و باغ و بوستان های اطراف مدینه، هما و از با موج ها و جریان های خا موش و بغض آلود دجله و فرات؛ بر غمها، رنج ها و درد های دل انسانی شعله ور گشته، می سوزند و می گریند که سالیان دراز و پر نشیب و فراز بعد از پیامبر را، خار در چشم و استخوان به گلو. برای از هم پاشیده نشدن شیرازه، وحدت حیات امت اسلامی، صبر اختیار کرد و زهر تلخ و طاقت فرسای شکیبایی را، نوشید (۱۴) و همچون کوه حکمت روان و دریای علم بیکران، غریبانه و تنها و خاموش و بی مدعا، بر روی زمین گام زد و مظلومانه زیست! و چون اقیانوس دل و بحر وجودش مالامال از دانش و معرفت بود، همواره نهیب زد که: سلونی قبل آن تفقدونی! پیش از آن که از میان شما بروم و مرا از دست بدهید، از من سؤال کنید که من به راههای آسمان آشنا ترم تا به زمین! و از انجا که این باب مدینه، علم نبی با مردمی محشور بود که قلب و چشم و گوش داشتند اما نمی دانستند و درك نمی کردند، نمی دیدند و نمی یافتند و نمی شنیدند و نمی پذیرفتند (۱۵) سر در حلقوم چاه فرو می برد و عقده های متراکم و سنگین دل را بیان می کرد! و چون همزبانی را نمی یافت، بناچار بیابان های بی هوش و گوش را بر مردمان کروکور ترجیح داده، درد ها و غمهای جانش را، به گفتگو می نشست!

و بعد از بیست و پنج سال، سکوت تلخ و طاقت فرسا، وقتی مردم همچون موهای گردن کفتار، گردا گردش را گرفتند و چون گله های گوسفند، بر چشمه سار و جودش، هجوم آورده، با اظهار نصرت و پشتیبانی، حجت را برایش تمام کردند، و مهار خلافتی را که ابتدا قهراً و جبراً از کفش ربوده بودند، بالاخره اختیاراً و التماساً بدستش سپردند؛ آنگاه تا نظام عدالت و برابری را، در جامعه بنیان نهد!وتا برادری و دل آسایی را به جای دشمنی و کینه جویی گزین سازد؛ بیعت مردم را بالاجبار پذیرفت و امامت امت اسلامی را به عهده گرفت. (۱۶) امامتی که هر چند بیش از چهار بهار، بر مردم نور پراگنی و عنبرافشانی نکرد و به گل و شکوفه ننشست، اما نور منیر و عطر و عبیر دلکش و جان بخشش، مشام روح و روان چهارده قرن را، عنبرین و عدل آذین ساخته، فورم جدیدی از حکومت اسلامی و حاکمیت دینی مبتنی بر تفکر توحیدی و عدالت اجتماعی را، در جهان پایه ریزی کرد و شکل و شالوده ای پایدار و ماندگار بخشید!

حکومتی که بر مبنای دین استوار بود، و با فرو ریختن مرز های تفاوت، میان صغیر و کبیر، غنی و فقیر و ضیع و شریف؛ و شکستن و ازمیان بر داشتن دیوار های تبعیض و تفاخر، میان، سیاه و سفید، عبد و مالك و عرب و عجم؛ تقوی الهی را، تنها ملاك کرامت و تقرب و یگانه معیار تفضل انسان دانسته، خورشید گونه نور عدل و مساواتش را بر همه یکسان، هدیه نمود! (۱۷)

پیشوای پرهیز گاری که دنیا را با نفرت و نفرین، از خود راند، بندهای فریبنده اش را، پاره کرد، دام های گسترده اش را گسست، از مسیر های لغزنده اش اجتناب ورزید و همواره در برابر زرق و برق زخارفش، جبین پر چین، مشت های گره کرده، آشتی نا پذیر و آهنین بود! (۱۸) و در حالی که به عنوان یك حاکم اسلامی، بربیت المال مسلمین، تسلط و اشراف داشت و قادر بود تا از مغز گندم و عسل تصفیه شده برایش خوراك تهیه کرده، لباس ابریشمین و زرین بپوشد (۱۹) و از هر گونه نعمت و لذتی که خواسته باشد، بر خوردار گردد؛ لباس ژنده و پرپینه برتن کرده، نعلین چوبین و وصله دار پوشید! خوراك درشت و نان جوین تناول نموده، بر بستر زبر وخشن خوابید! و هماهنگ و همرنگ با مردمی که در تحتانی ترین طبقات اجتماع، در قلمرو حکومتش، فقیرانه میزیستند، زندگی عادلانه، خویش را وفق داد! و بر یکی از عمالش‌که بر سفره، اغنیا، بدون حضور فقرا جلوس برده بود، آزرده خاطر، سرزنش فرستاد که امام شما از دنیا و لذت ها و مکنت هایش، فقط به دو لباس فرسوده و مندرس و پشمین و دو قرص نان جوین، اکتفا کرده است و می دانم که شما توانا یی تحمل چنین زندگی را ندارید لا اقل، در انجام کارهای مثبت و معروف و ترك بر نامه های منکر و منفی، همیار و همکارم بوده در خدمت بی کسا ن و مستمندان باشید. (۲۰) و آنگاه که ظرف طعام لذیذ و شیرینی بعنوان رشوه برایش آورده شد، با چهره، آتشین و نگاهای زهراگین نگریست و خشمگین مورد نکوهش و سر زنش قرار داده، خروشید که قسم بخدا اگر هستی را برایم، به بخشند تادر عوض، خدای را در گرفتن پوسته، جوی ازدهان موری عصیان کنم؛ هر گز نخواهم کرد! دنیای شما در نظرمن حقیر تر از برگی است که ملخی درد هان گرفته باشد. (۲۱) بیت المال مسلمین را، با چنان امانت و قاطعیتی، پاسداری کرد که اگر کسی از هر مقامی، در همی و دینار ی را قهراً و غصباً تملك کرده بود، بلادرنگ برگرداند و هیچ مصلحتی را در نظر نگرفت. (۲۲) و در برابر التماس برادرش «عقیل»، برای یك صاع از گندم بیت المال، داستان «حدیده، محمات» (۲۳) را آفرید که بعد از شهادتش وقتی عقیل به «شام» رفت و «معاویه» جریان را پرسید و برایش شرح داد، اشك های معاویه جاری شد، در برابر روح بزرگش، خضوع کرد و گفت: هیهات! زنان روز گار عقیم اند که بعد ازین، فرزندی چون علی ابن ابیطالب، به جامعه انسانی تحویل دهند! ما کجا و علی کجا؟! (۲٤)

گیتی با آنکه بیش از چهار سال و ماه چندی، به حکومت عادلانه و پدرانه اش، تن در نداد و در برابر حاکمیت حقانه و حکیمانه اش، گردن ننهاد، اما چهار ده قرن و اندی است که هنوز خاطره، خوش و سبز و جان بخش و دلنوازش را، همچنان، در حافظهٔ خود به یادگار دارد! و آرزوی زیبا و دلپذیر و شیرینش را چون نکهت آغوش گلهای بهاری، در فصل فصل سالیان دراز و پر درد و رنج و غمش، در صفحه صفحه، تاریخ پرفراز و نشیبش، در برهه برهه، اعصار طولانی و طاقت فرسایش و در قطعه قطعه جغرافیای گسترده و چاك چاك و مجروحش، همچون رنگین کمان رنگارنگ عشق و چلچراغ نور افشان امید، زنده،فروزان و تابان نگهداشته، پرورده و پرورانده است. زمین، هیچگاه سنگینی گام ها، طنین فریاد ها، حلاوت صبر ها، خاطره، عدالت ها، تلخیی غربت ها و درد تنهایی های راد مرد غریبی را فراموش نخواهد کرد که هرگزتن به سازش و مصلحت نداد، گرد ذلت بر چهره نخواست، دامن به دوستی و لذت دنیانیالود، همواره گام در طریق ارتقاء حیثیت انسانی زد و ازهمان آغاز اسلام و ابتدای جهاد؛ اخلاص ها، فداکاری ها، شجاعت ها، و فاداری ها و جانبازی های همیشگی و خستگی نا پذیر و بی ریایش از او شخصیت یکتا و بی همانندی ساخت که« شیر خدا » لقب گرفت و تا سر منزل «اخوّت» با پیامبر بزرگ و گرامی اسلام، تقرب یافت! اخوتی که تمهید «وصایت» بود! و صایتی که«ولایت» را تکوین داد! ولایتی که «خلافت»بلافصل و بر حق را، به ارمغان آورد! خلافتی که زمینه ساز «امامت» شد! امامتی که آغاز «حاکمیت» گشت! حاکمیتی که بر «عدالت» استقرار داشت! عدالتی که سر انجام در محراب سبز عشق، تیغ زهراگین شقاوت رابرپشیانی پاکش ، فرود آورد و به شهادتش انجامید! شهادتی که زیبنده، شخصیتش بود و روح سبز وملکوتی اش را، پر وبال گلگون داده، تا خدا، اوج جاودانگی بخشید! و خانواده ای، از شهید و نسلی از شهیدان بر جایش گذاشت!

(۱) غدا ترون ایا می ویکشف لکم عن سرائری و تعرفونی بعد خلومکانی و قیام غیری مقا می (نهج البلاغه)
(۲) الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (قرآن کریم. سوره مائده آیه ۳)
(۳) قاتلکم‌ا... لقد ملاتم قلبی قیحاً و شنحتم صدری غیظاً و جرعتمونی نغب التهمام انفاساً (نهج البلاغه خطبه جهاد)
(٤) ولم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول ا... (ص) و خدیجة و اناثالثهما اری نورالوحی و الرسالة و اشم ریح النبوة. (نهج البلاغه خطبه قاصعه)
(٥) و انا من رسول ا... کالصّنو من الصّنو و الذراع من العضد (نهج البلاغه نامه ٤٥)
(٦) ولقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثرامه (نهج البلاغه. خطبه قاصعه)
(۷) و قد علمتم موضعی من رسول ا... (ص) وضعنی فی حجره و انا ولید یضمّنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه و کان یمضغ الشیء ثم یلقمنیه (نهج البلاغه خطبه قاصعه)
(۸) سوره، توبه آیه ۱۱۱)
(۹) اشاره به شعار معروف جبریل در روز جنگ احد (لافتی الاعلی لا سیف الاذوالفقار)
(۱۰) و لقد نهضت فیها و مابلغت عشرین و ها انا ذاقد ذرّفت علی الستین (نهج البلاغه خطبه جهاد)
(۱۱) انی لم افر من الزحف قط و لم یبارزنی احد الاوسقیت الارض من دمها (نهج البلاغه)
(۱۲) انا وضعت فی الصغر بکلاکل العرب و کسرت قرون نواجم ربیعة و مضر(نهج البلاغه خطبه قاصعه)
(۱۳) ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین (الغدیر، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید)
(۱٤) ناغضیت علی القذی و جرعت ریقی علی الشجی و صبرت من کظم الغیظ علی امرّمن العلقم و آلم للقلب من حزالشفار (نهج البلاغه)
(۱۵) لهم قلوب لایفقهون بها ولهم اعین لایبصرون بها ولهم اذن لایسمعون بها اولئك کا لانعام بل هم اضل (قرآن کریم)
(۱٦) لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ ا... علی العلماء ان لایقارو اعلی کظّة ظالم و سغب مظلوم لا لقیت حبلها علی غار بها و لسقیت آخرها بکأس اولها (نهج البلاغه)
(۱۷)ان اکرمکم عندا... اتقیکم (قرآن کریم)
لافضل لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی ولا لاسود علی ابیض ولا لابیض علی اسود ألابالتقوی (حدیث شریف نبوی)
(۱۸) الیك عنی یا دنیا! قدانسللت من مخالبك و افلت من حبائلك و اجتنبت الذهاب فی مدا حضك این الامم الذین غررتهم بمدا عبك؟ این القرون الذین فتنتهم بزخارفك؟ (نهج البلاغه نامه باهل مصر)
(۱۹) ولوشئت لاهتدیت الطریق الی مصفی هذالعسل ولباب هذالقمح ونسائج هذالقزولکن هیهات ان یغلبنی هوای ویقودنی جشعی الی تخیر هذه الا طعمة ولعل بالحجاز او الیمامة من لا طمع له بالقرص ولا عهد له بالشبع (نهج البلاغه نامه) ٤٥)
(۲۰) الا وان امامکم قد اکتفی من دنیاه بتمریه ومن طعمه بقرصیه الا وانکم لا تقدرون علی هذا ولکن اعینونی بورع و اجتهاد وعفة وسداد. (نهج البلاغه نامه ٤٥)
(۲۱) وا... لو اعطیت اقالیم السبعة بماتحت افلاکها علی ان اعصی ا... فی نملة اسلبها جلب شعیرة مافعلت و ان دنیاکم علی لا هون من ورقة فی فم جرادة تقضمها (نهج البلاغه داستان حدیده، محماة)
(۲۲) وا... لو وجدته قد تزوج به النساء وملك به الاماء لرددته (نهج البلاغه نامه ٤٥)
(۲۳) فاحمیت له حدیدة ثم اد نیتها من جسمها لیعتبر بها فضج ضجیج ذی دنف من المها و کاد ان یحترق من میشمها (نهج البلاغه، حدیده، محماة)
(۲٤) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، کتاب یکصد داستان.

حقوق بشر در...

بر زمین می ریزد و یا بخاطر رفع عطش سرکشیده می شود. جرم انسان اعدامی همان مخالفت با طرز فکر خاص است که به اسلام چسپانده اند با این وجود، طرح کلی نقض حقوق بشر را در افغانستان و کلی گویی هایی ازین قبیل که کلیه گروها، در مناطق تحت کنترل شان تخطی هایی داشته اند، بیش از آنکه به رعایت حقوق بشر در کشور ما، ممد واقع شود، آنهایی را استتارمی نماید که کوچکترین باوری به موازین بین المللی و اصول پذیرفته شده در زمینه حقوق بشر ندارند.

در طرز فکر طالبان که نماینده، فرهنگ قبیله ای روستایی می باشند، زن یك زندانی مطلق خانه زاد و خانه مرگ است. نوزادی که دختر از مادر متولد می شود، محکومیت زندانی شدن در خانه را با خود به همراه می آورد. بارننگ آور دختر بودن، کافی است که او را برای همیشه در کنج خانه، محبوس سازد، این فقط مرگ است که او را از خانه به گورستان می برد. حضور زن در جامعه، در این نوع از فرهنگ، همان افشا شدن لکه های ننگ است که باید همیشه به استتار آن کوشید. روشن است که در یك چنین تلقی، هرگز زن نمی تواند از تاریکخانه ای که در ان محبوس گردیده، راهی به جامعه باز نماید. و اگر هم از روی ضرورت به بیرون می رود، باید تمام اندام شان بشمول وجه و کفین پوشیده باشد تا تعلق آن به خانواده ای مشخص نگردد. طبیعی است که در یك چنین طرز فکر، حقوق اجتماعی زن نمی تواند برای خود مفهومی بیابد، زن فقط عضو خانواده است نه عضو جامعه. زن افغان در این تلقی، تذکره ندارد. چون تذکره بمعنی تابعیت سیاسی یك فرد از یك دولت است که چنین تابعیتی

ص ۷

قتل عام افشار و باور نوین

در پرتو سخنان رهبر شهید :

افشار برای مردم ما قداست تاریخی، قداست مذهبی و قداست سیاسی دارد، خواست شان است، جای شان است و این فاجعه را هم کسی فراموش نمی تواند. کسی هم نگفته که مصلحت نیست که از افشار صحبت کنید، ما باهمهء تنظیم ها برادریم و سر جنگ نداریم.

واما مسله افشار!

من معتقد هستم که اگر ما بیاییم با جمعیت اسلامی جنگ هم نکنیم و دوست هم باشیم، هیچ منافاتی به این ندارد که از افشار صحبت کنیم. دوستی ما هیچ مخالفتی با این مسئله ندارد. صحبت کردن قضا یای تاریخی، صحبت کردن درد یك مردم، مظلومیت یك مردم و ظلمی که درباره شان روا داشته شده است، معنی آن جنگ نیست. اگر بنا باشد که ما معنی این کار را جنگ بدانیم، پس از تاریخ گذشته افغانستان هیچ صحبت باید نکنیم. از مظلومیت های مردم خود، هیچ چیزی نباید بگوییم در صورتیکه ما در این جامعه مظلوم و محروم بودیم و تا حالا هم هستیم.(۱)

افشار برای مردم ما قداست تاریخی، قداست مذهبی و قداست سیاسي دارد، خواست شان است، جای شان است و این فاجعه را هم کسی فراموش نمی تواند. کسی هم نگفته که مصلحت نیست که از افشار صحبت کنید، ما باهمهء تنظیم ها برادریم و سر جنگ نداریم. ما در این جنگ اخیر برای دنیا و برای مردم افغانستان اثبات کردیم که طرفدار جنگ نیستیم و این مسئله را اثبات کردیم که ۱۲ جنگ گذشته بالای ما تحمیل شده و این مسئله هم نزد خارجی ها روشن است؛ پیش شما هم روشن است که اگر حزب وحدت خواست انتقام بگیرد و وارد جنگ شود، مسلما در اینجا سیاف و ربانی دیگر در کابل نبودند و این یك چیز روشن است و ما خواستیم اثبات کنیم که ما طرفدار جنگ نیستیم و جنگ را راه حل نمی دانیم. حتی دشمنان ما هم این مسئله را باید اعتراف کنند که بلی، چون در یك سال گذشته یا در بیست و دو ماه گذشته تبلیغ شده بود که حزب وحدت جنگ طلب است و از همه نوع تضاد ها برای نابودی شما کار گرفتند؛ مسئله هزاره وغیر هزاره را مطرح کردند، مسئله شیعه و سنی را مطرح کردند، این را که شما به بیگانه و خارج از مرزهای افغانستان وابسته هستید، مطرح کردند؛ در خبر نامه ها و در روز نامه ها کشیدند، در رادیو ها تبلیغ کردند و مردم را هم بسیج کردند و جنگ کردند؛ ولی شما با این صبر و تحمل تان، روی منافع علیای مملکت در دنیا و افغانستان اثبات کردید که طرفدار جنگ نیستید. این افتخار بزرگی برای شما است. داستانی را که در این رابطه می خواهم خدمت شما بیان کنم، بعد از سقوط افشار یك خبرنگار از انگلستان آمد که در آنجا مجله دارد. چون یك وقتی انگلستان بر دنیا تسلط داشته، اکنون هم همان روش را عمل می کند که برای هر ملیت و برای هر مذهب خصوصیات شان را دنبال می کند و در نشریه های خاص منعکس می کند. این خبرنگار برای آن آمده بود که بپرسد شما چطور در افشار شکست خوردید. می گفت که در انگلستان یك مجله دارم که مخصوصاً حوادث مربوط شیعه ها را منعکس می کند و آنروز برای ما روشن نبود؛ وقتی که این نشریه آمده بود، شاید یك هفته بعد از سقوط افشار بود، این قدر می دانستم که در افشار یك تعدادی نجنگیدند و فرار کردند و سنگرهای خود را تخلیه کردند ولی معامله را نمی دانستیم. خبرنگارگفت که من در ده ما گذشته حوادث افغانستان و حوادث مربوط شما را دنبال می کردم. این شش جنگی را که بالای شما تحمیل شده بود، همه جزئیات آن را من منعکس کرده و بلدهستم. من در این ده ما به افغانستان نیامده ام؛ ولی وقتی که شنیدم که شما شکست خوردید، آمدم که علت آن را بدانم. این مصاحبه در خانه حاجی فدایي بود. آنروز ما در مدرسه بودیم و برای مصاحبه به منزل می آمدیم. من هم مانده بودم که بطور روشن برایش چه جواب بگویم. یعنی یك تعداد جزئیات جنگ های گذشته را که حتی ما بلد نبودیم، آن خبرنگار برای ما بازگو کرد که چه کسانی برعلیه شما می جنگیدند و چگونه می جنگیدند ولی شما شکست نخوردید، برای من تعجب آور بود که این بار چرا شکست خوردید، لذا از انگلستان خواستم که نزد شما بیایم و علت این مسئله را باز خواست نمایم . من برایش گفتم که برای این سؤال دو ماه بعد برایت جواب می دهم. چون دلیل هنوز برایم روشن نشده است، معذرت می خواهم. خوب بعد از آنکه این مسئله روشن شد، فتح دار الامان پیش آمد، بعد از فتح دار الامان این خبرنگار دوباره آمد و گفت که من دنبال سؤال اولی خود آمده ام. من قضیه را گفتم که چند نفر از قوماندانان ما را خریده و پول داده بودند.(۲)

در رابطه با ظلم فجایع و جنایاتی که در قضیه افشار رخ داده است، شما از ما بیشتر آشنا هستید؛ ولی من می خواهم، در اینجا سه باوری را که تا حالا داشته ایم و تا حدی فعلاً هم داریم و این قضیه خلاف آن را اثبات کرد، برای شما توضیح بدهم.

ما وشما در تاریخ مان براین مسئله باور داشتیم که صدسال پیش عبدالرحمن جابر و ظالم در حق مردم، ظلم کرده و با ما جنگیده است، تاریخ نویسان نوشته بودند... در این تاریخ دو مسئله وجود دارد: یکی این است که عبدالرحمن که خواست مردم ما را بکوبد، هفت سال با مردم ما جنگید، ولی نتوانست، این مردم را تسخیر کند و وادار شان کند که از وی اطاعت نمایند... ولی بازهم این مردمی که هفت سال جنگیده و قشون عبدالرحمن را به زانو در آورده اند، چطور شد که اینها را سرکوب کردند و شصت و دو در صد این مردم نابود شد؟

عبدالرحمن در اینجا دو کار کرد؛ یك کارش این بود که در داخل اینها نفر و پول فرستاد که اینها را بخرند و از بین شان خاین تربیت کنند تا عیله خود شان بجنگند، این یك مسئله بود، مسئله دیگر این بود که علما را جمع کرد و شصت نفر از علماء فتوا دادند که این ها رافضی و کافرند. این دو مسئله باعث شد که عبدالرحمن این مردم را بشکناند و سرکوب کند و شصت و دو درصد این مردم را از بین ببرد. این مسئله سرنوشت تاریخی ما بود، ولی وقتیکه در سال گذشته، مجاهدین پیروز شدند، در هشت شور که امروز باشد، به کابل آمدیم و وقتی که حکومت ساقط شد، این مردمی که دو صدو پنجاه سال تحقیر و توهین شده بودند، در کابل سلاح بدست شان افتاد و مسلح شدند؛ ولی از طرف دشمنان شان، یعنی کسانی که این ها را دشمن حساب می کردند. بعداً در این رابطه توضیح می دهم که این کسانی که با شما درحال جنگند، چطور است که شما رادشمن می دانند. حملات علیه شما شروع شد، چونکه شما مسلح و مجهز شده و بعنوان یك ملیت در داخل افغانستان خواستار استقرار یك حکومت اسلامی و ملی یی هستید که حقوق همه را تأمین کرده بتواند؛ لذا دشمنان که این را دیده نمی توانستند، جنگها را علیه شما شروع کرده و به راه انداختند. شما پنج جنگ را پشت سرگذاشته اید که در یك جنگ آن که جنگ دوم بود، تنها در یك منطقهء شما یعنی در دشت برچی که حالا دشت آزا ده گان نامگذاری کرده اید، هیجده صد خانه در اثر فیر سلاح ثقیله صدمه دیده بود. حالا در مورد افشار چه خبر بود، خود تان بهتر می دانید.

... ما با این برادرانی که اسلام گفته می جنگند، شوخی می کردیم که شما آنچنان جنایت کردید که روس ها بحال ما گریه کردند. این یك واقعیت است؛ ولی شما در این پنج جنگ آنچنان دفاع کردید که ما به یك باور رسیده بودیم که امروز باید آن باور رابرای شما بگویم که اشتباه بوده و اشتباه از آب در آمد. من در اینجا خیال می کردم که دیگر از مردم ما کسی پیدا نمی شود که بیاید و برای مردمش خیانت کند. این برای من یك باور بود. لهذا اگر خلقی بود، اگر پرچمی بود، اگر شعله یی بود، اگر جهادی بود، در این پنج جنگ یکدست از خودشان دفاع کرده بودند و برای من این باور به وجود آمده بود که ملت ما بجای رسیده اند که دیگر حاضر نیستند در حق یکدیگر خیانت کنند؛ این باور ما بود و روی این باور ما حرکت می کردیم و روی این باور و در اثر شهامت و شجاعت شما برای ما هم غرور دست داده بود؛ ولی قضیه افشار آمد و این باور را باطل از آب در آورد و تاریخ یکبار دیگر تکرار کرد و همانطوریکه آنروز، صد سال پیش، شما مقاومت می کردید و از حیثیت ملی تان دفاع می کردید، از بین شما خاین پیدا شد و شما را در پرتگاه نابودی کشاند؛ ولی بعد از صدسال، بعد از چهارده سال مبارزه مسلحانه که باشکم گرسنه وپای برهنه در مقابل ارتش سرخ استادید و سر بلند بیرون آمدید، کسی گفته نمی توانست که شما از غرب کمك گرفتید و مبارزه کردید؛ کسی گفته نمی توانست که شما با کشور های همسایه وابسته هستید؛ لهذا شما ازین مبارزه سر بلند بیرون بر آمدید و در اینجا برای خودتان شخصیت و حقوق اسلامی و ملی خواهان بودید و در اینجا از حیثیت سیاسی تان شجاعانه دفاع کردید؛ ولی باز یکبار دیگر تاریخ تکرار شد و کسانی پیدا شدند که برای منصب و برای پول، سرنوشت شما را به معامله کشاندند و در حق شما خیانت کردند. در اینجا بود که تاریخ تکرار شد و یك باوری که پیدا کرده بودیم، اشتباه از آب در آمد. پس باید در هر شرایطی و در هرزمانی متوجه این مسئله بوده باشید و فکر کنید که خاینین، آن کسانی که ضعیف النفس اند و آن کسانی که برای مال و برای مقام جان می دهند، حاضرند که بالای شما معامله کنند. لهذا در اینجا نباید، بیخود غافل ماند، دوست و دشمن را در بین خودتان بشناسید. نباید همه را بعنوان دوست قبول داشته باشید. این باوری بود که بوجود آمده بود و نقش بر آب شد و این فجایع را به وجود آورد. اما اینکه تاریخ بر این شکل تکرار شد و وقتیکه از مبارزهء شما به ستوه آمدند، این تاکتیك را بکار گرفته، آیا در صدد آن هم شده بودند که علیه شما فتوا بگیرند و آن تاکتیك را هم علیه ما به کار برند؟ بلی، دشمن این را هم می خواست که انجام دهد، در جنگ چهارم تعدادی از اجیران خارجی راه افتیدند که علیه شما هم فتوا بدهند؛ ولی افتخار داریم و افتخار می کنیم که در شرایط فعلی، از برادران اهل تسنن ما، در جامعه افغانستان آنقدر روشن فکری شان رشد کرده و احساس مسئولیت می کنند که جلو این کار را. گرفتند و اکنون در کنار شما هستند و از شما دفاع می کنند. تعداد زیادی از رهبران را ستین افغانستان و رهبران جهاد از مظلومیت شما دفاع کرده اند و دفاع می کنند که خود تان نیز مطلع هستید. این سعادت جامعه افغانستان است که در این مورد، آن امکان وجود ندارد که تاریخ گذشته تکرار شود.

اما باور دوم که در صدو پنجاه سال ما آن باور را داشتیم، در قضیه افشار و چنداول روشن شد که این باور ما -هم اشتباه بوده است؛ آن باور این بود که وقتی از یك خاندان جاه طلب و از یك عشیرهء کوچك برمردم ما ظلم شده بود، ما فکر می کردیم و باور داشتیم که کل جامعه پشتون بر ما ظلم کرده و ظلم می کند و در آینده ما وقتی به حق و حقوق خود می رسیم که در کنار فارسی زبانها باشیم، از فارسی زبانها دفاع بکنیم و با آنها همسنگر و هم موضع باشیم؛ اما قضیه افشار و چنداول بر این باور ما خط بطلان کشید و بر عکس آنر اثبات کرد.

ما اگر در صد سال پیش شاهد آن بودیم که پسران ما را می گرفتند، می فروختند، مردم را سرمی بریدند و می کشتند و از آنها برده و کنیز می ساختند، ولی بعد از صد سال زنده گی آنطوری و بعد از چهارده سال مبارزه و همسنگری عین مسئله و بلکه بدتر از آن تکرار شد؛ در این جا اطفال هشت سالهء ما را کشتند و فروختند، زنها را کشتند و صورت شان را پوست کردند؛ اما از طرف کی؟ از طرف کسی که مدعیست چهارده سال مبارزه کرده و شعار می دهد که من حکومت اسلامی برقرار می کنم. این عمل از طرف کسی انجام می شود که استاد علوم الهی و اسلامی است. این لست که برای ما اثبات می کند که باور گذشته ما، باور اشتباه بوده است. قدرت طلبی و انحصار طلبی و این روحیه که تعدادی خلاف مسیر و مصالح مردم حرکت می کنند، متعلق به این نژاد و آن نژاد نیست. ما باید امروز بر باور های گذشته خود تجدید نظر کنیم و باید با واقعیت ها و حقیقت های جامعه اگاهانه برخورد کنیم و از آنها درسی بگیریم. من معتقدم که در طول تاریخ گذشته افغانستان، هیچگاهی حکومت اسلامی و ملی بوجود نیامده و همیشه یك خاندان و یکفرد قدرت طلب بر سر مردم ظلم کرده است، چنانچه که حالا عین مسئله تکرار می شود. اگر ما بیاییم و در این جا حکومت اسلامی یی را پیاده کنیم که از قاطبه مردم نماینده گی کند و در آن حق همهء ملیت ها تأمین شود، دست این انحصار طلبان بسته می شود و این ها نابود تاریخ می شوند؛ لهذا این باور، باور نادرستی بود؛ ولی سلسله تاریخ وقتی آن را آورده بود، برای ما هم قبولانده بود و ما در اینجا اشتباه کرده بودیم که عمل یکدسته را به نام یك قوم می کشاندیم و ازینها حمایت می کردیم. ما این اشتباه را مرتکب شدیم و در اینجا بودکه قضیه افشار پیش آمد و بطلا ن این باور را روشن کرد تا در آینده گول این باور ها را نخوریم.

این برای شما بطور واضح می گویم که دشمنی ملیت ها فاجعه بزرگی در افغانستان است. اینجا باید برادری ملیت ها مطرح گردد؛ حقوق خواستن برای ملیت ها هم یعنی برادری ص ۲

شعر و ادب

اندوه افشار

(م.ع)

باکی گویم حال قلب خسته را
حال این آیینهء بشکسته را
با کدامین درد باید بشکنم
بغض غم های بهم پیوسته را
با کدامین دیده بینم خلوت
خانه های خالی در بسته را
در کدامین خاطره گیرم بیاد
بوستان بی گل و گلدسته را
در کدامین باغ جویم بعد ازین
باغبان پیر خون بنشسته را
با کدامین دل به گلشن بنگرم
لا شخو اران دهن ناشسته را

***

با کدامین خامه تصویرش کنم
سنبل بریدهء آشفته را
با کدامین آیینه گیرم به قاب
قامت نیلوفر خون خفته را
با کدامین چشم بینم غرقه خون
غنچه های نورس نشکفته را
با کدامین بال و پر گیرم سراغ
آشیان خاك و خون بگرفته را
در کدامین سینه ای سازم نهان
راز های پر غم نا گفته را

***

با کدامین آه از جان بر کشم
نغمهء مرغان بی سرگشته را
با کدامین واژه گویم غربت
سروهای سبز خون آغشته را
با کدامین اشك شویم چهرهء
لاله های سرخ پر پرگشته را
با کدامین دست گیرم باز هم
دست قابیل برادر کشته را

خون‌نامه

چو گل سرخ و شقایق جامه گشتند
کتاب عشق را خون نامه گشتند
که تا سرخط آزادی نویسند
به دیوان شهادت خامه گشتند

بهارسرخ

سری کوه بلند ابر بهاران
معطر گشته خاك از بوی باران
هزاران لاله روشن کرده چون شمع
بهار سرخ «افشار» و «ارزگان»
۱۳۷۵/۱۱/۲۰

گل سرخ

محمود جعفری

انفجار سیاه سنگ تلخ
خون به غروب آیینه
برف
برف
برف
برف
چهار گره سخت
ریسمان «افشار»
کشیده می شود
زنگوله ها
گریه های سرخ خروسان
با مداد پرپر می زند
آیینه را به بین!
آی قصر بلند خواب!
موریانه ها آمده اند
درختان عصا نمی شوند
دستان ما چقدر خاموش است!
در شب ستاره و آب
تندر و باد
و رکوع زرد جنگل آرام
این شتران آهن و بار
«جوالی»
ریسمان «افشار» کشیده می شود
تا زبانه های سیر
چشمان گدا
جاده های سرد
و نوازشی که نیست
تنها
در بیابان
خیابان بی سرنوشت
دریای پاییزی سرگردان
زخم سرخ آیینه
آه، آسمان چه فشرده می شود
در غم گل سرخ
و صحرا
چه پر تپش می لرزد
وقتی تنها با اشك
شسته می شود

عید طهارت و تقوی

هر روزی که خدا در آن معصیت نشود ، عید است!

(امام علی علیه السلام)

***

عید رمضان، عید پیروزی نفس مطمئنه بر نفس اماره، عید تهذیب و تزکیه، عید عفاف و تقوی و جشن بزرگ باز گشت خلیفة!...، از ضیافة!...، بر مؤمنان روزه دار و بیدار دلان شب زنده دار و تمامی سنگر داران پیکار و مبازره با شیاطین روزگار، مبارك باد!

***

یك ماه روزه داری و خودسازی، یك ماه بیداری وشب زنده داری و یك ماه نیلیش و نماز در پیشگاه خالق بی نیاز، به پایان رسید و آدم خاکی، از معراج ضیافت یار و اوج اطاعت دلدار، سرفراز و دلنواز، بیرون آمده، روح بزرگ لیلة القدری خویش را، بر منتهای لیاقت و عرش اعلای عشق و عبودیت خدای مقتدر و عزت بخش جهان اعتلا داده، عهد از لی خلیفة اللهی خویش را، به تجدید و تجلیل گرفت ، امانت دار خدا برگسترهء هستی و امین خالق بر بسترهء دیرینهء خلقت و رایت افراز عشق بر ستیغ گردونهء گیتی گردید و بزرگواری و عظمت، مرتبت و منزلت، شایستگی و فضلیت و قدر و مقام بلند آدمیت خویش را، بر پهنهء زمین، عاشقانه به عید نشست!

یك ماه روزه داری، مؤمنان را بزرگترین آزمایش نفسانی، مسلمانان را مهمترین و عظیم ترین نمایش معنوی وآدمیان را بزرگترین همایش پرهیز گاری است؛ تا بر شهوات حیوانی،لذات مادی و تنعمات دنیوی خویش فایق آمده، مزرعهء جسم و جان را، از خار های هرزه و خود روی هواها و هوس ها خالی نموده، بهشت روح وروان شان را، از گل های معنویت و غنچه های ایمان، عطراگین ساخته، فضای ذهن و زندگی را، از بهار سبز قرآن، گلباران و شکوفه افشان کرده و خانهء پر آئینهء تو در توی دل را، از خورشید سپید خود سازی و تقوی، روشن و نور آذین کنند و در پایان، رستکاری،پیر استگی و آراستگی خود و مغفرت و رضایت و خشنودی خدای خود را، ظفر مندانه عید بگیرند!

عیدی که جشن پیروزی بزرگ و موفقیت درخشان انسان، در معرکهء صبر و برد باری جهاد اکبر

و جشن غلبه ریاضت و تقوی بر هوس و هوی، معنویت بر مادیت و روحانیت بر نفسانیت است! انسانی که آب گوارای خنك در اختیار دارد ، اما نمی آشامد، طعام های لذیذ و رنگارنگ و مطبوع، در دسترسش هست اما نوش جان نمی کند و از هر گونه لذت و نعمت و مکنت برخوردار است ولی کف نفس به خرج داده، بهره برداری نمی نماید و یك ماه ضیافت پروردگار را، صبورانه و برد بارا نه، روزها را بالبان تشنه و شکم گرسنه بصیام می گذراند و شب ها را، به قیام بر خاسته، همرنگ تقوی و همنفس تهذیب، فرشته خوی و بهشت روی از محفل سبز ضیافت اللّهی رمضان، بیرون آمده و آبرومند و مقتدر بازگشته است؛ شایستگی و شأن آن را دارد که برمسند والای پیروزی جلوس برده و سعادت بزرگ روحی و معنوی خویش را به جشن و سرور بنشیند و مقام ارجمند آدمیتش را، به تجلیل گیرد!

یك ماه روزه داری، طعم تلخ تنگدستی، شرنگ ناگوار بی چیزی و بینوایی و رنج گران گرسنگی و تشنگی را، به انسان مسلمان می آموزد و وی را از فراموش آباد بی تفاوتی ها، نسبت به سرنوشت انسانیت فقیر همنوع و آدمیت گرسنه و تشنهء همکیش و بشریت بی پناه همسرشتش خارج ساخته، به دنیای احساس و احسان و جهان همدلی و همدردی، رهنمون ساخته ، روح برادری و برابری، بذل و بخشش وجود و سخاوت مندی را، در نهاد شان زنده، بالنده، شکوفا و هویدا می سازد و پیوند عاطفی میان کاخ ها و کوخ ها، قصر ها و کلبه ها و خانه ها و دخمه ها، برقرار نموده، فاصله های فاحش میان مسرف و محروم، شکمباره و گرسنه و آزمندو نیازمند را، برداشته، خداوندان دارائی و ثروت، اربابان سرمایه و مکنت و صاحبان سفره های رنگارنگ نعمت و لذت را، به یاد تهی دستان بی بضاعت و فقیران بی وجاهت و گرسنه گان بی استطاعت می اندازد و تار های جان و وجدان، رشته های هستی و وجود و بند بند استخوان شان را، به لرزه آورده، تا اعماق جان وژرفای روح و سویدای دل، به سوز و گداز فرومی نشاند و به همنوایی و همسازی فرا خوانده، به تراحم انسانی و تعاون بشری وامی دارد!

انسان مؤمن، همانگونه که در جبهه جهاد اصغر و مبارزه، با دشمن خارجی و بیرونی خوابیده در سنگر، لحظه ای از کوبیدن و راندن و به خون تر کردنش فرو گذار نمی کند و تا مرز پیروزی،سر از سنگر بر نداشته زمینهء حیات و حرکت دشمن را، نفی و نابود ساخته، ریشه هایش را نیز به آتش می کشد و اجازهٔ ورود در سر زمین پیروزی و قلمرو آزادی خویش را نداده، برای امنیت و آرامش حوزه

ص ٦

افشار، مصلای سرخ عشق!

افشار! ای خشم فشرده در قلب خونین قرن! ای خون جوشیده در دلهای آتشین قوم! ای نبض طپنده در رگ های بریده، نسل! ای بغض متراکم درد درسینه، صد چاك عصر! ای فریاد خفه شده در حنجره سرخ زمان! و ای سیاه ترین فاجعه، الم ناك تاریخ مظلومیت انسان عدالت خواه در زمین!

چهار سال است که گریه های تلخ تو را در گلو و اشك های گرمت را، در دیدگان خویش، به امانت نگهداشته ایم، تا بیاییم برگلزخم های خونین پیکر پاره پاره و چاك چاکت، بر مزار شهدای مظلوم و به خون خفته ات و بر سیمای غبار گرفته و غربت زده و گلگونت نثار کنیم!

چهار سال است که خشم های خونین و خروش های آ تشینت را، بیاد گار فروخورده ایم تا بیاییم و از گلدسته های سرخ و ساکت و سر بلندت، بگوش جهان کور و کر و جلادان غارت گر و انحصار طلبان خون آشامی فریاد زنیم که نا مردانه قتل عامت کردند! و چون صاعقه بر خرمن هستی دشمنان کینه توز و ویرانگری، آتش بریزیم که خون پاکت را سر کشیده، خرابه و ویرانه ات ساختند! و خناسان خیانت پیشه و پیمان شکنی را در محکمه، عدالت تاریخ، با سرب مزاب رمی کنیم که گوهر گرانبهای شرافت و عزتت را، به بهای نا چیزی، دزدانه با خو نخواران و جباران زمان، بمعامله نشستند!

چهار سال است که سرود سرخ انتقامت را، هماهنگ با خروش هر تفنگی که بر چشم دشمنان دژخمیت نشانه رفته ایم، هما واز با غرش هر مسلسلی که قلب سیاه خصمت را هدف گرفته ایم، و همصدا با صفیر سوزان هر گلوله ای که بر دل تاریك ویران گرانت فروباریده ایم؛ بگوش جانیان و جهانیان،فریاد کرده و آرمان رهایی و سازندگی ات را، با پاره های دل و تکه های جان و قطره های خون مان بفریادنشسته، در مغز نسل نسل خویش، به میراث سپرده، خواب و آسایش را از چشم قاتلان خونخوار و زمینه سازان قتل عام و کشتارت بر گرفته، در مسلخ خیانت و بر زخ سیاه انحصار و جنایت شان، به زندان بدنامی و زنجیر رسوایی کشانده ایم!

چهار سال است که مردم مجروح و خونبار و قتل عام دیده ات، کفن پوش و سر بکف بر انتقام از دشمنانت، لحظه های سبز ظفر را، از نشانه های بلند تفنگ شان، در دل سنگر های سرخ شرف و شهادت، به انتظار نشسته، برای آمدن به کوچه های خون پوش و خانه های خالی و خاموشت، دخیل بسته، زیارت نامه، خون می خوانند، تا بر مصلای سرخ عشقت، صف کشیده، بر پای آرمان پیشوای پا برهنه و ژنده پوش شهید خویش، پیمان پایداری در خط عدالت را، امضای جاودانه، خون کرده و فضای سرد و ساکتت را، از گلبانگ عدالت طلبی و خروش حق خواهی، گرم و پر طنین نمایند.

افشارمظلوم و قهرمان! اگر جور زمان، به این جرم که جولانگاه اقتدار و جلوه گاه عدالت مظلوم زمان بودی، گلوله های عقده و خشمش را بر پیکرت فرو ریخت و ویران وبی خانمان و بی پاسبانت کرده، پاره پاره و چاك چاکت نمود؛ اگر جبر تاریخ به گناه اینکه مشعر شور انگیز رهایی و محشر رستاخیز آزادگی انسانیت محکوم زمین بودی، بزدلانه و زبونانه، به تل از خون و خاك و خاکسترت تبدیل کرده، زن و مرد و کوچك و بزرگت را، و حشیانه سر برید و با خون مطهر و معطر شان، بر دیوار های شکسته و خمیده ات سند جنایتش را، بیاد گاری نوشت؛ و اگر جفای روز گار به این بهانه که منبت الاصل سرو های ستبرو سرکش ایستاد گی و استقامت و مسقط الرأس غزلهای غرور و شهامت آدمیت غیور و محروم معاصر بودی، سفیهانه و سفا کانه، دشنه کاران و تیر بار انت کرده، طفلان معصوم شیر خواره و کودکان بی گناه گهواره ات را نیز، چون غنچه های نا شکفته در خون کشید و با گلوی بریده و جسم پاره پاره، بی شرمانه زیر خروار ها خشت و خاك پنهان نمود؛ اما مطمئن باش که ویرانه های خالی و خاموش و خون گرفته ات، خروشگاه عدالت و خیز شگاه اقتدار قوم خواهد شد! از روی تل خون شهیدان بی دفاع و بی گناهت، گلهای سرخ آزادی و استقلال مردمت، سر کشیده، شمیم عطر جانبخشش، جهان را عنبرین و عدل آذین خواهد ساخت! و از تنور سوزان هر زخمت، از آتش فشان گدازان هر جرحت و ازرگهای بریده هر حنجرت، خون غیرت و غرور فواره خواهد کشید و طوفان بپاکرده بساط جبر و جفا، جنایت و جور و خیانت و خونکاری را، از وطن و میهن، برچیده، نظام نوینی از عدالت و برابری و جامعه، برینی از انسانیت و برادری را، بر گلزمین شهادت و ایثار، پایه ریزی خواهد کرد!

افشار خونین! اینك در چهارمین سالگرد قتل عام خلق خدا جوی و خون تبارت، در چهارمین سالر ز بسمل شدن بلبلان خونین بال بهارت، و در چهارمین سالواره، برگریزان باغ سبز و صنو بر سارت؛ سر خترین اشك های مان را، بر کوچه های خون بسته و چاك چاکت، بر خانه های سوخته و فرو ریخته ات، بر اندام پاره پاره، شهدای مظلوم و سر بریده ات و بر آتش دل مردم بیدفاع و داغدیده ات، نثار کرده، گلوله های خشم و دشنه های درد و شعله های انتقام مان را، بر رگ های قلب قاتلان سیاهدل و معامله گران نا جوانمرد و قسم خورده ات، فرو باریده، متعهد به ایمان و آرمان مردم خون خفته ات و متکی بر سازه های پولادینی از باور نوین که میراث خون گرم و گلگون قاید شهید مان است، به سوی آینده های روشن و رهایی بخش، دلیرانه و مردانه، آگاهانه و هوشیارانه و پویا و پرشتاب، به پیش تاخته و با دادن سروبذل جان و نثار خون سرخ خویش تا سر منزل بلند پیروزی و به اهتزاز در آوردن درفش عدالت اجتماعی بر ستیغ سر کش آزادی،

همچنان قهار و خونبار، به نبرد خستگی نا پذیر و بی امان با ظلم و ستم و تبعیض و نا برابری و انحصار ادامه داده، لحظه ای از پای نخواهیم نشست!

افشار جزء تاریخ من است

افشار قتلگاه من است. در آنجا خون پدرم را ریختند، سر مادرم را بریدند و قلب برادرم را با دشنه دریدند، در آنجا عاطفه، مادریی مادرم به خون رنگین شد، شهامت و مردانگی بی پدرم به خون تر شد و معصومیت برادر خرد سالم با دشنه پرپر گردید. صدای مادرم که در کنار جسد پر خون برادرم می گیریست تا هنوز در گوشم طنین افگن است. نعره، آن دژخیم که به جرم هزاره بودن و شیعه بودن خنجر بر قلب پدرم و برادرم فرو می کرد تا هنوز گوشم را می خلد.

تا هنوز به چشم خود می بینم که سر پر خون مادرم و تکه های گوشت تن برادرم چگونه آزین بخش نوك درختان بود. تا هنوز با چشم خود می نگرم که چگونه شیادان، نامردان وبی حرمتان در افشار دست شیادی، نامردی و بی حرمتی را بالازدند و به بهای جنایت و غارت و قتل و کشتار شان، جام پیروزی خون افشار را بعنوان شادباش فتح المبین دریافت نمودند. تا هنوز بغض در گلویم می ترکد از اینکه انسان چگونه هار می شود و چقدر از انسانیت و عاطفه و مردانگی تهی می گردد. مرگ عاطفه را من در افشار دیدم، تهی شدن انسان از انسانیت و مروت را در افشارلمس کردم. اگر مردان به جرم عدالت خواهی باید کشته شوند و اگر گلوها به جرم فریاد آزادی باید بریده شوند، زنان و کودکان چه گناهی دارند که به شادباش مرگ و خون شان، سید هادی، سید جاوید و... جام پیروزی فتح المبین سرکشند وسپس به عمرسیاف و... دو دسته تقدیم نمایند !! از خون های جاری در افشار با رقه، آگاهی در وجودم درخشید و دریافتم که دشمن چقدر نامرد است و از انسانیت و عاطفه انسانی تهی که حتی بر زنان و کودکان نیز رحمش نمی آید و چقدر شمار ها را با فریب ونیرنگ آمیخته و آن را از ماهیت و محتوی تهی کرده است که حتی بر غیر انسانی ترین اعمال و جنایت بار ترین کردار خویش، پوشش قرار می دهد. افشار یك مرز است که حق را از باطل و حقیقت را از تقلب تفکیك کرده و لفافه های زیبا را از چهره های دروغین به زیر می افگند در افشارخیلی از باور هایم فرو غلطید و بر خیلی از باور هایم تجدید نظر کردم. باورم بر این بود که با گذشت صد سال اسارت و محرومیت؛ جامعه و مردم ما از حیث آگاهی و درك شرایط و موقعیت به حدی از رشد و کمال رسیده است که در فرصت پیش آمده هر فردی از افراد آن به درك مصالح جامعه و رسالت خویش قادر بوده و به انجام آن همت می گذارد. این آگاهي و شناخت تمامی مجراهای نفوذی دشمن را مسدود نموده. و هر فرد از افراد جامعه را از خیانت در برابر مردمش مصون و محفوظ نگاه خواهد داشت. من و هر فرد از افراد جامعه ام را بر این باور خوشبینانه معتقد کرده بود که می توان به ایجاد و تکوین جامعه ای پرداخت که حتی یك فرد آن نیز از حوزه، آن خارج وطردنشده و در بیرون از حصار جامعه ام در کام دشمن فرو نیافتد؛ ولی در افشار دیدم که خیانت بار دیگر نمود های خشن خویش را تبارز داد و عناصر خیانت پیشه، نامردانه شمشیر خیانت و توطئه را از غلاف بیرون کشیده و بر پیکر جامعه ام فرود آوردند. در افشار دیدم که تا هنوز هستند نامردانی که بر جامعه و اهداف والا و بلند آن پشت کرده و شمشیر دشمن را برای ذبح عظیم جامعه ام صیقل می دهند و با هر شمشیری که از دشمن بر پیکر جامعه ام فرود می آید و با هر ناله و شیونی که از گلوی بغض آلود مادر و خواهرم فرا می رود، برق شوقی از چشمان شان می جهد. خون افشار برای من این شناخت و آگاهی را به میراث گذاشت که نباید همه، آنانی را که خود را به لباس دوست می آرایند و در چهره، دوست جلوه گر می شوند بعنوان دوست شناخت و با او هم کاسه وهم سفره گردید. باید چهره های دوست را از چهره های دوست نما و عناصر خائن را از عناصر خادم تفکیك کرد. باید همیشه بیدار بود و مراقب که از کدام آستین دست خیانت و توطئه بیرون می جهد. خیانت ومعامله، گاه محصول هوس های بلند پروازانه، است که در هنگام مواجهه با شکست به عقده بدل شده و بصورت خیانت و معامله سرباز می نماید و گاه محصول ضعف نفس و اراده، عناصری است که به آرمان جامعه و به قدرت و مقاومت آن در برابر دشمن ایمان ندارند و چون شکست جامعه و پیروزی دشمن را حتمی می پندارند، تنها به جستجوی راه نجات خود از طرق خیانت و معامله می بر آیند. و این فرایند همچنان دوام دار است.

– در افشار دست خیانت و معامله، مذهبم را به وهابیت فروخت و جامعه ام را در زیر چکمه د ژخیمان قرن قرار داد و سپس این پیروزی را که با خون مادر و پدرم رنگین بود، فتح المبین خوانده و جام آن را بعنوان شادباش به پیشگاه عمو سیاف فرستاد! و... در ۲۳ سنبله شمشیر خیانت و معامله از آستین بیرون جهید تا فریاد انسانی و عدالت خواهی جامعه ام را و اولین هسته سیاسی نظامی خلقم را نابود کرده و رهبریت جامعه ام را بر اندازد و در غرب کابل نیز... این جریان همچنان ادامه دارد و در چهره های گوناگون تجلّی می کند و با ابزار مختلف انجام می گیرد: گاه خون جامعه ام را با خنجر فرو می ریزد و گاه مغز جامعه ام را با تزویر و فریب و با دروغ و تحریف به مسمومیت می کشد تا گامهای دشمن را بر سینه و گلوی جامعه ام فرو نهد. آنچه که خنجر خیانت را از کار می اندازد و مغز جامعه را از مسمومیت مصؤن می دارد، آگاهی است، آن آگاهی یی که از افشار به میراث بردم، آن آگاهی یی که با خون افشار بارور گردید...

آری، من بیدارم و می دانم که دست خیانت کجا را مورد هدف قرار داده و کجا رانشانه می گیرد، عناصر خیانت پیشه چه کسانی بودند وچه کسانی هستند و چه کسانی خواهند بود. من بعد از افشار به بلوغ آگاهی رسیده ام. من با خون های جاری در افشار به پیشگاه آگاهی ایستاده ام، آگاهی ور شدم در افشار با خون پدر، مادر و برادرم به کمال رسید. به همین جهت بود که شمشیر خیانت در ۲۳ سنبله نتوانست شکستم بدهد و با شکستن مقاومتم در غرب کابل نتوانست نا بودم سازد. آری من با خون ایستاده بـ پیشگاه آگاهی ام، تا آزادی و عدالت را با شمشیر آگاهی در آغوش کشم.

افشار جزء تاریخ من است، هر سال خاطره خونین آن را تجدید می کنم. زیرا افشار آگاهی را برایم به میراث گذشت، به خون افشار با رقه های آگاهی و شناخت در اندیشه ام در خشید

افشار جزء تاریخ من است، خون افشار را پاس می دارم و بوسیله آن هر سال جوهره، آگاهی ام را صیقل می دهم. زخم خونین افشار را هر سال تازه و تازه تر می کنم تا جامعه ام برای همیشه بخاطر داشته باشد که عناصر خیانت و معامله همیشه در کمین اند تا در ازای شمن اندك در وازه، جامعه ام را بر روی دشمن بگشایند.

و همیشه با خنجری در کف آماده اند تا در صورت غفلت آن را بر پیکر جامعه ام فرو ببرند. اگر خنجری در کف ندارند، زبان در خدمت دشمن و بر ضد جامعه ام می گشایند تا...

آری، من آگاهم و...

عید طهارت ...

سلطنت و اقتدارش بهای خون می پردازد؛ در جبهه، جهاد اکبر که مبارزه با هوا های نفسانی و هوس های درونی و وسوسه های شیطانی است، نیز نفسی از تلاش و جهاد و صبر و مقاومت فارغ نبوده، بیدار و هوشیار و مؤمن و استوار، کشور جان و ملك وجود و آسمان روح و فضای روان و کهکشان اندیشه، خویش را، به تهذیب و تزکیه و تطهیر و تعطیر نشسته و با شهاب ایمان و یقین وَ تقوی، به شکار شیاطین برخاسته، سیاهی سیئات را بانور حسنات و زنگار رذیلت ها را با فروغ

فضلیت ها و ظلمت ضلالت و بطالت را با شعاع خورشید هدایت و حقیقت شستشو داده، شاهد پیروزی را، در برمی کشد و دل را خانه، دلدار و جان را جلوه گه جانان و روح و روان را آئینه دار عشق و عرفان یار کرده، خالی از اغیار می سازد! و ماه رمضان، طلایی ترین فرصت زمانی و شکست ناپذیر ترین سنگر معنوی، در مبارزه با دشمن درونی و پر شکوه ترین لحظه های پیروز مندی در جبهه دشوار و مشقت بار جهاد اکبر است که انسان مسلم مؤمنِ صائم النهارِ قائم اللّیل، با بهره گیری از معنویت نور قرآن و فُضیلتِ شب های قَدر و قداست نزول ملایك و معنویت روح اعظم، به خانه تکانی دل و جان و زدودن زنگار های روح و روان خویش پرداخته، جوهره، آدمیت و چهره، زیبای انسانیتش را، صیقل داده و نور کرامت و فضیلت بنی آدم را، در عرصه، خاك به تجلی و تابش می نشاند و از حضیض خاك تا اوج افلاك ارتقا بخشیده جوانه های سبز فطرت پاك خالص خدایی را بر شاخسار گلباغ وجود خویش به رویایی و شکوفایی وامی دارد! و عالم وجودش را که از بهار قرآن معطر و گلباران گشته، با نور قدر و صیام و قیام، آزین یافته و لایق محضر منور یار گردیده است؛ جنت المأوای هر چه خوبی ها، فردوس عنبرین هر چه پاکی ها وسدرة المنتهای لایتنا های هر چه کمال های آدمی نموده، پرده های پندار را، پاره کرده، حجاب ها را، روبه معراج والای عشق و عرفان در نور دیده، تا «قاب قوسین اوادنی» جلوس می برد و بر باغ ملکوت رشك ملایك را، بر مقام بر تر وطیران بالاتر خویش، بر انگیخته، به اعتلای نا پیدایی می رسد که دیگر، به جز خدا هیچ نمی بیند، هیچ نمی شنود، هیچ نمی گوید، هیچ نمی اندیشد و هیچ یاری نمی گیرد!

ولسوالی شیخعلی...

مانند همان گزارش هایی است که از رادیو شریعت نشر گردیده و ادعا شده است که شیخ علی و دره ترکمن به تصروف نیروهای طالبان در آمده است. همه می دانند که ماشین جنگی طالبان در این مناطق، متوقف گردیده؛ زیرا حرکت این ماشین جنگی که با معاملات پولی، تسهیل می شد، حالا با برخورد با روحیه بلند و قاطع و معامله ناپذیر مجاهد مردان حزب وحدت اسلامی، نیروی محرکه، خود را از دست داده و حالا برای پر کردن فضای تبلیغاتی و دادن مورال به نیروهای خود، به تبلیغات دروغین پناه می برند. ولی در این میان، ما از رسانه های خبری بین المللی، گلایه داریم، که چگونه رسالت خود را مبنی بر روشن نمودن اذهان، با حقایق را فراموش نموده، در عوض با اطلاعات دروغ افکار عامه را مسموم می سازند!

ما هر لحظه آماده‌ایم...

نوع بر خورد دارد، با هم مذاکره ای هم دارند یا خیر؟

استاد خلیلی: بلی ما بعنوان عضو شورای عالی دفاع در دو قسمت بطور محدود در حال دفاع هستیم البته بسیار محدود و به صورت محلی؛ یکی در استقامت بادغیس و دیگری در استقامت شمالی، ولی تا کنون حزب وحدت اسلامی به صورت و سیع و جدی وارد معرکه ای نیست. آن هم بخاطر این است که همانطور که یاد آور شدم، گسترش جنگ را نه شورای عالی دفاع می خواست و می خواهد و نه حزب وحدت اسلامی؛ بلکه دقیقا شورای عالی دفاع در جهت جلوگیری از گسترش جنگ بوجود آمده. ما بخاطر آنکه مناطق و مرز طولانی با طالبان داریم، سعی ما بوده که در این مناطق وضع آرام نگهداشته شود و دوستی و زندگی مسالمت آمیز مردم نوار مرزی که در بین خود دارند، حفظ شود. و در کنار آن هر هیئت صلحی که آمده ما استقبال کرده ایم. گر چه مذاکره مستقیم با طالبان نداریم ولی هر وقتی که پیشنهاد مذاکره صورت گرفته ما رد نکرده ایم و این، هم سیاست شورای عالی دفاع هست و هم سیاست خدشه ناپذیر و تغییر نا پذیر حزب وحدت اسلامی. مفاهمه و مذاکره بهترین راه حل است. ما هیچ وقت پیشنهاد و مذاکره را رد نکردیم. هیئت های ملل متحد و کشورهای دیگری که در این قسمت با ما آمده صحبت کردند، ما پیشنهاد مذاکره را قبول کردیم و پذیرفتیم.

هفته نامه: چندی قبل مسافرتی به شمال به قصد شرکت در اجلاس شورای عالی دفاع داشتید، لطف فرموده نتایج این سفر و مواضع شورای عالی دفاع را در رابطه با تحولات سیاسی- نظامی کشور بیان فرمایید؟

استاد خلیلی: مسافرت من به مزار شریف چند دلیل داشت؛ اولاً یك مقداری کسالت داشتم، برای معاینات صحی رفته بودم و یکی هم طبق فیصله شورای عالی دفاع، بعد از چند وقتی مؤسسین شورای عالی دفاع باید با هم بنشینند که به این خاطر هم مسافرتی داشتم. در این سفر هم با رئیس شورای عالی دفاع، ستر جنرال دوستم صحبتی داشتم و هم با آ-ی ربانی. صحبت های خوبی بود. در رابطه با وضعیت سیاسی و نظامی کشور و راههای دست یابی به یك صلح پایدار، مذاکرات عمیق صورت گرفت و هدف دیگر سفر من صحبت با مسئولین حزب و حدت اسلامی در شمال و یکسری کار های دیگر و برسی کلی های آنجا بود که در این قسمت هم با مسئولین محلی و بخش شمال حزب وحدت صحبت های خوب داشتیم و یکسری کار های حزبی در آنجا سروسامان داده شد که خوشحال هستم. در کل، این مسافرت، مسافرت خوبی بود.

هفته نامه: گفته می شود که سیاست های مرکزی حزب و صفحات شمال در تفاوت و احیا نا در تضاد است. در این باره می خواستیم نظرات شما را بدانیم؟

استاد خلیلی: من در همین سفر خود، یك مصاحبه در سطح شمال هم داشتم. دوستان در آنجا سؤال کردند که در خارج اینطور بازگومی شود که بین مزار و بامیان، تفاوت دید گاه و اختلاف نظر وجود دارد و یا اینکه بین مزار و بامیان گشیدگی هایی است. من آنجا خندیدم و رد کردم و حالا هم در جواب سؤال شما، کاملا آن را بی اساس می دانم. مزار یك بخش از حزب است. جناب آقای محقق که مسؤل شمال ما است، یکی از مخلصترین شخصیت های حزب ما است و فعالترین فرد در جهت تقویت مرکزیت است. این را صریح می گویم و هر باری که با هم صحبت داشتیم، این را اعتراف می کردند و من در عمل و در گفتار ایشان، مزار را یك بخش بسیار مخلص حزب می دانم و جناب آقای محقق را یکی از مخلصین فعال حزب و از شخصیت های مؤمن و متعهد و دلسوز به مردم خودش و یکی از کسانی که بصورت جدی در جهت تقویت مرکزیت حزب است و به هیچ وجه این مسئله را قبول ندارم که بین بامیان و مزار کشیده گی باشد. مزار همیش خود را یك بخش تابعه حزب وحدت می داند و اختلاف مزار را با بامیان پروپاکند های دشمنان وحدت و مردم و حزب می دانیم. و این چیزی بود که می خواستند آب را گل آلود نمایند و از آن ماهی مراد بگیرند، ولی دشمنان مردم وحزب این آرزو را به گور ببرند که بین بخش ها و مرکزیت حزب، فاصله یا تضادی را خلق کنند. من این را در مزار هم گفتم، آرزوی تك تك مسئولین حزب، شورای عالی نظارت و شورای مرکزی، دفاع از حریم عزت و سربلندی مردم شان است و غیر از این چیزی نیست تا در باره آن اختلافی بکنند؛ همه آرزو دارند که برای مردم خود، رفع محرومیت های مردم، عزت و شرف مردم کار کنند در این راه همه آماده، قربانی شدن هستیم و قطرات خون تا چیزی که داریم هر لحظه آماده هستیم که نثار راه عزت و سر بلندی مردم خود بکنیم. پس وقتی که این روحیه باشد، فکر می کنم که هرنوع مسایل دیگر بی اساس است. مسایلی دیگر از شیطنت ها و هوا و هوس بازی های شیطانی است، این چیز ها درنهاد خیلی از مسئولین یا بگویم عسکر های حزب، کشته شده و آنها هر لحظه آماده رفتن است. هر لحظه آماده فدا شدن و قربانی شدن است. پس کسانی که بر این حد آمادگی داشته باشند فکر می کنم هوا و هوس های شیطانی برای آنها مطرح نیست.

امروز ما: حزب وحدت اسلامی فعلاً با شورای نظار و مشخصاً با مسعود در یك ائتلاف در شورای عالی دفاع شرکت دارد، سؤال این است؛ با اینکه حزب وحدت با شوای نظار در ائتلاف شرکت دارند، هنوز خاینین ملی مثل اکبری و جاوید در کنار مسعود هستند و سید جاوید در جلسات شورای عالی دفاع نیز شرکت می کند. و تبعاً در دولت آینده اگر تشکیل شود نیز این ها شرکت خواهند داشت. در این ارتباط موضع حزب وحدت چه خواهد بود؟

استاد خلیلی: باید گفت در سطح شورای عالی دفاع عملاً خاینین طرد شده اند هیچ گونه جایی برای این تیپ افراد که نام بردید نبوده و نیست. ولی اینکه آقای مسعود هنوز هم بر اساس رقابت های شخصی خود این تیپ ها را در آغوش خود میگیرد یك موضوع دیگر است که بر می گردد به صداقت مسعود در رابطه با آنچه که در نشست بامیان وخنجان گفته، در جلسه خنجان سه قوت بود؛ حزب وحدت اسلامی، جنبش ملی اسلامی و جمعیت آقای ربانی. در اینجا نه جایی برای اکبری بود و نه جاوید. اینکه بعداً آقای مسعود آنها را در جبل السراج جای داده، یك موضوعیست که بر این باور هستم هنوز که هنوز است، آقای مسعود صداقت لازم را از خود نشان نمی دهد و اینکه آقای جاوید می آید گاه گاهی در جلسات، پیشتر عرض کردم در جمع اعضای ۱۳۵ نفری دو جناح حرکت اسلامی، قوماندانان و مسؤلین شان بعنوان عضو تصویب شدند؛ اما اولین جلسات که بنام هیئت اجرائیه شورای عالی دفاع است، هیچگونه جایی ندارند و آقای ربانی او را در پهلوی خود کشیده می آورد، این بحث دیگر است که چگونه می آورد؛ ولی ما نزاکتاً نخواستیم که بر خورد کنیم با قضایا. آقای ربانی بعنوان مشاور یا رفیق می آورد، مسئله علیحده است. اما در رابطه با دولت هم چیزیکه باید گفت هیچگونه جایی برای خاینین حزب وحدت مطرح نبوده و نیست. بر فرض همین دولت آقای ربانی را هم ما دوباره اصلاحاتی بوجود آوردیم و خلاً های که داشت مثل عدم حضور حزب وحدت و جنبش را پر کنیم، برای آنها نشست مستقل و مستقیم حزب وحدت مطرح است، نه آنها.

طالبان، برای کسب...

صورت می گیرد، وقتی امید به زندگی به درجه صفر تقلیل یابد و هیچگونه زمینه ای برای حیات اجتماعی زن وجود نداشته باشد، بیهوده خواهد بود که هزینه سنگینی برای تعلیم و تربیه او، منظور گردد. اصولا نقش تعلیم و تربیه در یك جامعه، همان آماده کردن ابنای آن جامعه برای ورود در پروسه و تعهد نقش های ضروری در پیشبرد حیات جمعی است. در حالیکه زنان از ورود در جامعه ممنوع می شوند، تصور تعلیم و تربیه مدرن امروزی برای آنان نیز مفهوم خود را از دست می دهد.

این است که قبل از هر چیز دیگر باید، موضوع حق حضور زن در جامعه و تعهد نقش های اجتماعی توسط زن حل شود و آنگاه این مسئله مطرح گردد که تعلیم و تربیه دختران چگونه باید صورت گیرد. تا زمانیکه طالبان حاضر نشده اند، حق حضور اجتماعی زن را بپذیرند، وعده های حق تحصیل نسوان جزیك طرفندی برای کسب و جهه سیاسی، نخواهد بود.

اینکه طالبان در شرایط تخریب همه پایه های اقتصادی کشور، مسئله تفکیك فضای آموزشی محصلین اناث را از محصلین ذکور، پیش می کشند، چیزی که در شرایط کشور های پیشرفته، نمی تواند قابل حصول باشد، این خود دلیل است بر اینکه طالبان در تلاش کسب شناسایی بین المللی در یك تناقض لاینحل بر خورده اند که با وعده های درون تهی می خواهند، راه فرار جستجو نمایند. طالبان یا باید بر این اعتقاد خود راسخ و استوار باشند، که زن ها نمی توانند از محبس خانه هایشان بیرون آیند و با این جمود فکری صفوف رزمی خود را حفظ نمایند و یا آنکه با قربانی کردن عقاید خود در پیشگاه ایجابات سیاسی، دست به انتحار بزنند.

طالبان بعد از ورود شان به کابل، دستگاههای تلویزیون را به دار آویخته حلق آویز نمودند، داشتن تلویزیون وکست های ویدیویی را جرم تلقی می نمودند امّا حالا که در محظوریت سیاسی کسب شناسایی بین المللی قرار گرفته اند، از احتمال آغاز دو باره بر نامه های تلویزیون بدون حضور زن و موسیقی، سخن می گویند، این در حالی است که تا هنوز حرمت تصویر و چاپ عکس در مطبوعات، رفع نشده است. اگر نمایش های تصویری حرمت داشته باشد، تلویزیون به هیچ وجهی نمی تواند، مقبولیت شرعی کسب نماید؛ زیرا که تعلیم های تلویزیونی همان تصویر های متحرك است که نوع ثابت آن را طالبان تحریم کرده اند.

بهتر است طالبان بجای آنکه خود را با این تناقضات در گیر نمایند، به شکل اصلی کشور که صرفا از طریق انکشاف سیاسی و منطق پذیرش همه، قابل حل می باشد، عطف توجه نمایند. طالبان که آماده اند در پشت دروازه های دیگران، به انتظار کسب شناسایی بایستند و برای رسیدن به این مامول حاضرند که عقاید و ارزش های خود را قربانی نمایند، حاضر نمی شوند که برادر ان خود را در آغوش بکشند.

طالبان در حالی با گردن کج به دیگران التماس می برند، که علیه برادران خود در داخل کشور تفنگ را نشانه گیری کرده اند، آیا تحمل این حقارت آسانتر است از پذیرش برادری؟

یقیناً وقتی دست برادری پس زده شود، این گونه حقارت ها خود را تحمیل خواهد کرد. و این نتیجه شیوه های غیر مردمی است که سر انجام به انتحار می کشد.

حقوق بشر در...

برای زن، قابل تصور نیست. متکی به این باور است که دروازه های مکاتب به روی دختران بسته می شود. اصولا وقتی زن از حقوق اجتماعی محروم باشد و نتواند نقشی را در بیرون از خانه عهده دار شود، دیگر دلیل معقولی برای تعلیم او وجود ندارد. با موجودیت چنین باور در عقب ادعاهای که در تقلای کسب وجهه سیاسی، صورت می گیرد، باید به این نتیجه رسید که از شب تار جز تاریکی نمی تراود!

این جاست که ما می گوییم باید بین نقض حقوق بشر در حالت آنارشیزم و بی ایمانی به منطقی که حقوق بشر را الزام می نماید، تفاوت قایل شد. چه اینکه آنارشیزم یك عارضه است و قابلی رفع. به آنارشیزم هیچ کسی« معتقد نیست. آنارشیزم ناشی از نتشار اسلحه و منازعات قدرت، با استقرار یك حکومت مرکزی، جایش را به نظم و امنیت می سپارد. تأمین امنیت به خودی خود، رعایت حقوق بشر را تضمین می نماید، ولی بر عکس بی ایمانی به حقوق بشر، در زمانی به فاجعه بشری تبدیل می شود که حکومت مسلطی را بوجود آورد.

در طرز برداشتی که طالبان از شریعت ارائه می دهند، جایی برای آزادی بیان وجود ندارد. شریعت در روابط مدنی و سیاسی به انگز یسیونی تبدیل می شود که کوچکترین تردید را با سرب مذاب پاسخ می دهد. همه چیز باید در خدمت شریعت باشدو این عبارت اخرای این است که همه چیز باید در خدمت حکومت باشد، چون حکومت شرعی است، مخالفت با آن مساوی با مخالفت علیه شریعت است. دائماً چنین تساوی یی برقرار می شود و با این تساوی، نا انسانی ترین اعمال مسؤلان امور، جامه مقبولیت را در برمی کند، چاره ای غیر ازین نیست که سر ها نا دانسته و یا از روی ترس به علامت تأیید، حرکت نماید. مصلحت همان است که از طرق رسمی پخش می شود و غیر از آن کفر و زندقه است. و سایل ارتباط توده ای تحت کنترل حکومت و حکومت غیر از آنچه که مؤید خودش باشد، اجازه نمی دهد. این است که هر چه حکومت فربه تر می شود فضای زندگی ضیق تر می گردد. مفهوم آزادی بیان به خدمت به شریعت نقل ماهیت می دهد و از آن دقیقا سر سپردگی به حکومت اراده می شود. به بهانه اینکه هر چیز خلاف شریعت ممنوع است، هر جرقه ای که چهره واقعی حکومت را نشان می دهد، محکوم به فنا می گردد. از ینجاست که باورود طالبان به جلال آباد و کابل، تمام نشرات مستقل تعطیل می شود و در دستور نامه طالبان قید می گردد که هر موضوعی قبل از نشر باید به موافقت هیئت موظف برسد.

پافشاری بر سیاست جنگی و گریز از یك حکومت فراگیر، در تصور شیوه، سرکوب و تأسیس دستگاه اختناق آور حکومتی به پیش برده می شود که هر اراده، آزاد و خلاق را بشکند و جامعه را به گورستان خاموش به نفع تاخت و تا زهای لجام گسیخته متولیان امور، تبدیل نماید.

پیام ما به جامعه بین المللی حقوق بشر و کشور های آزاد، این است که برای رعایت دقیق حقوق بشر و مشی مطابق با استاندارد های بین المللی و اصول ناموسی جامعه انسانی، قبل از هر چیزی باید ایمان به کرامت انسانی و باور های راستین به حقوق بشر را، در افغانستان، تقویه و تأیید نمود و پس از آن بر موارد نقض حقوق بشر، انگشت گذاشت، درست در شرایطی که اسلحه داده می شود تا این باور ها نابود گردد، سخن از حقوق بشر چه مفهومی را بیان خواهد داشت؟

وقتی در جامعه ای که آبستن آزادی و باور های نوین جهانی است، از طرز تفکری حمایت صورت می گیرد که تا هنوز انسان بودن در آن معنایی نمی یابد، جز این است که ما باید، به صداقت گریه های که در کنار نعش حقوق بشر، در افغانستان، صورت می گیرد، شك و تردید نماییم؟

ما کسی را محکوم نمی کنیم و همین تعداد تعلق خاطر به وضعیت انسان سرزمین جنگ زده کشور ما را که سرنوشت آنها، انعکاس پیدا می کند، به دید قدر نگریسته، این گوشزد را مطرح می کنیم که نگذارند، باور های راستین به حقوق بشر و کرامت انسانی، در زیر تیغ تعصب قبیله ای ،دفن خاك گردد.

صحیفهء راز و سجادهء نیاز

خدا حافظ، ای بزرگترین ماه خدا و ای بزرگترین عید دوستانش!

خدا حافظ، ای گرامی ترین وقتها و بهترین روز ها و ساعت هایی که با ما مصاحب و همدم بودی!

خدا حافظ، ای ماهی که آرزو ها در تو نزدیك و کردار های شایسته، در تو پراکنده است!

خدا حافظ، ای همنشینی که موجودیتت مجلل، فقدانت درد آلود وجدائیت رنج آور است!

خدا حافظ، ای همدمی که با آمدنت انس و مسرت بخشیدی و با رفتنت وحشت و درد، افزودی!

خدا حافظ، ای همسایه ای که دلها در تو نرم و فروتن گردید و گناهان، آمرزیده و کم گشت!

خدا حافظ، ای یاری دهنده ای که ما را بر مغلوب ساختن شیطان یاری کردی و راههای نیکی را آسان نمودی.

خدا حافظ، ای ماهی که برگناهکاران طولانی و رنج آفرین و بر مؤمنان هیبتناك و محتشم بودی!

خدا حافظ، ای ماهی که مصاحبت و همراهیت ناپسند و معاشرت و همدمی ات مکروه و ناخوشایند نیست!

خدا حافظ، ای ماهی که با برکات و نیکیها برما واردشدی و زنگار معصیت و سیاهی گناهان را از ماشستی!

خدا حافظ، ای ماهی که بر آمدنت مسرور و شادمان و بر رفتنت محزون و اندوهنا کیم!

خدا حافظ، ای ماهی که بدی ها بسبب تو ازما روگردان و خیرو نیکی ها بوسیلهء تو بر ما روان و فیضان گشت!

خدا حافظ، ای ماهی که دیروز بر تو حریص و آزمند و فردا به سوی تو مشتاق و آرزو مندیم!

خدا حافظ، از تو و از شب قدری که بر تر از هزار ماه است!

خدا حافظ، از تو و از فضل و بر تریت که به گذشتن تو از آن محروم شدیم!

و از برکات و نیکی های گذشته ات که از آن جدا و مسلوب گشتیم!

قتل عام افشار...

فرق کرد. صد سال پیش از میان مردم ما خاین پیدا شد و علیه مردم ما دیبتو به خیانت زد و مردم ما را با شکست مواجه ساخت. بعد از صد سال باز این تاریخ تکرار شد و در اینجا یك پیروزی نصیب شما گردید که این خاینین شناسایی شدند واکثریت آن خاینین را بحمدالله گرفتیم(تکبیر مردم). من برای شما مردم تعهد سپرده بودم که از شما دفاع کنم و به شما خیانت نکنم و دست خیانتکاران را ازخیانت شان بگیرم. الحمدلله حزب وحدت موفق شد که این خاینین را شناسایی کند. اکثریت شان را دستگیر کردیم، دوسیهء چند نفر از این خاینین تکمیل شده و حکم آن صادر شده و امروز ما شاهد جزا دادن آنها در اینجا هستیم(تکبیر مردم). درتاریخ گذشتهء ما این کار نشده بود و کسانی که به ملت ما خیانت کردند، به دربار مزدور بودند، جا داشتند، پول داشتند، ریاست داشتند و مردم ما را هم از بین برده بودند. ولی الحمدلله این خاینین موفق به این کار نشدند که بیایند بالای خون و ناموس مردم ما معامله کنند و باز هم زنده بمانند؛ دراینجا همین قدر به شما اطمینان میدهم که حکم همهء این خاینین را یك روزی درمحضر شما صادر کرده و دراینجا اعدام انقلابی میکنیم(تکبیر مردم).

بعد از فاجعهء افشار، یك خبرنگار انگلیسی برای مصاحبه آمد که برای یك مجله کار میکرد. خودش آمد و گفت که من در سطح بین المللی دنبال حوادث جهان تشیع و مبارزات تشیع هستم و آنها را میخواهم دراین مجله منعکس کنم. شما میدانید که خبرنگارانی که از خارج می آیند، وظیفهء جاسوسی هم حتماً دنبال شان است. این خبرنگار هم بعد از شکست علوم آمد و با من مصاحبه کرد و این مسأله را از من بازخواست کرد که برای من بسیار تلخ بود. گفت که ما در انگلستان از شما باور دیگری داشتیم، چون در این پنج جنگی که شما مقاومت کردید، تنها با سیاف مواجه نبودید؛ اکثریت قاطع باشما جنگیدند و شما دفاع کردید؛ ولی چطور شد که شما در افشار شکست خوردید؟ این مسأله را برای ما روشن کنید. برای ما سخت بود که این شکست را بپذیریم و پیش از آنکه عاملین فاجعه را دستگیر کنیم و بدانیم که ریشهء آن درکجاست و خیانت از کجا شروع شده است، برای او توضیح بدهیم. لهذا در آنجا گفتم که فعلاً نمیتوانم این سوال را جواب بگویم، بعداً برای شما جواب میدهم. این است که دقیقاً تاریخ صد سال پیش را ترسیم میکند؛ یعنی آنروز- صد سال پیش- فقط در افغانستان و برای خود شما این باور وجود داشت که شما را کسی نمیتواند بشکناند، ولی امروز دنیای غرب از شما همچو باوری پیدا کرده است که شما شکست پذیر نیستید. آنروز هم شما را خاینین داخلی می شکناند و امروز هم خاینین داخلی اند که شما را می شکنانند. این مسأله پی بود که باید در اینجا خدمت شما میگفتم.

تبعیضات قومی از سوی...

از قوماندانان مشهور جهادی سابق مربوطه جبهه نجات ملی به رهبری حضرت صاحب صبغت الله مجددی صورت گرفته است.

طبق گزارش های واصله، این قیام مردمی که از حمایت اقوام مشوانی، سالارزی، مومند و گوجر بر خوردار می باشد، طالبان را دریك وضعیت تهدید آمیزی قرار داده است.

گفته می شود این قیام از زمانی آغاز شد که طالبان، اقدام به جمع آوری سلاح مردم منطقه نموده و مردم در نتیجه بر خورد تبعیض آلود طالبان که در ولایت پکتیا از خلع سلاح مردم صرف نظر کرده بودند، به خشم آمده در برابر اقدام طالبان دست به قیام مسلحانه زدند. مردم منطقه چنین احساس دارند که طالبان در رابطه با آنها ستم روا می دارد. آنها در عین حالی که در شرایط واحدی با مردم پکتیا قرار دارند، فقط آنها خلع سلاح می شوند و نیز رفتار قوم گرایانه والی ولایت کنر، عبدالهادی صافی که از صافی های دره پیچ کنر سلاحها راجمع آوری نکرده و با ظاهر سازی هایی، سلاحها را شبانه به آنها بر گردانده است.

قرار گزارش ها ،جنگ در ولسوالی دانگام و آسمار با شدت هر چه تمام ادامه دارد، اگر چه نتیجهء این جنگها تاکنون روشن نشده است، اما یك نتیجه آن کاملا هویداست که ولایت نورستان که از مدت هایی به این سو، تحت تهدید گروه طالبان قرار داشت و حرکت های نظامیی هم از سوی طالبان آغاز شده بود، بصورت موقت فرصت آن را یافته اند که برای اقدامات بعدی خود را مجهز نمایند. اطلاعات موثقی حاکیست که مردم نورستان تصمیم گرفته اند که تاپای جان از منطقه خود دفاع نموده، سلاح های شان را تا تشکیل یك حکومت مرکزی با پایه های وسیع، به هیچ نیرویی تسلیم نکنند.

حقوق بشر در طرز فکر طالبان جایی ندارد

نقض حقوق بشر در کشور ما، از واقعیت های تلخی است که هیچ کسی نمی تواند، آنرا انکار نماید. کرامت انسان در کشور ما تا حد پایینتر از ملاحظات حیوانی سقوط نموده است. نه تنها حرمت انسان در این سرزمین شکسته است که حتی یك ترحم صرفا عاطفی نسبت به انسان نیز، خشکیده است.

شاید گفته شود که بی رحم شدن انسان نسبت به همنوعش، در این سرزمین. نتیجه هیجده سال جنگ وخشونتی می باشد که بلاوقفه این دیار را ویران نموده است. حالا تفنگداران و باشنده گان سنگر های جنگ، همانهایی هستند که در فرهنگ خشن جنگی رشد کرده اند. به مقتضای تأثیر پذیری کودك انسانی از جو غالب اجتماع، این جنگ جویان کنونی، از جامی نوشیده اند که فرهنگ جنگ بدست آنان سپرده است. فرزند هیجده ساله سرزمین افغانستان که پاپپای جنگ، خود را به سنگر رسانده است، همان محصول نا انسانی جنگ است که در زمینه روانیی او، جز خشونت و ویرانی، چیز دیگری نرویانده است. او به مکتب نرفته است تا نوع دوستی و حرمت و کرامت انسان ، در صفحه ذهن او مشق شود که اگر رفته باشد، مشق او جنگ بوده و نقاشی اش تانگ و تفنگ، همان سمبول های خشونت و آدمکشی! اینان نه تنها سنگر های جنگ را تغذیه می نمایند که سازنده گان قانون و مجریان آن نیز می باشند.

در فقد ان محاکم عدلیه و قانون مدونی که به کشف جرایم و اجرای مناسب قانون بپردازد، این شخصیت شکل یافته در فرهنگ جنجگو است که جرم را مشخص می سازد و هم به سلیقهء خود مجازات آن را تعیین می نماید. جنگ حالت فوق العاده ای است که فرصت آن را نمی دهد که بیش از چند دقیقه ای به تشخیص جرم مجرم و تعیین مجازات او، صرف گردد. و نیز هم مصروفیت زیاد شخصی که خود رابه جای همه قرار داده،

این مجال را عملاً از بین می برد که با دقت و وسواس لازم، ماهیت جرم روشن شده، تناسب مجازات با جرم از دیدگاه عدالت حقوقی، مورد ارزیابی قرار گیرد.

بلی آن ها همه هست اما موضوع دیگری که بیش از همه حایز اهمیت می باشد، این است که اگر کشور های طرفدار حقوق بشر و مجامع بین المللی، از حقوق بشر بعنوان یك حربه سیاسی برای رسیدن به اغراض سیاسی خود، استفاده نمی کنند و واقعاً از عمق باور خود به حقوق بشر و کرامت انسانی، در بارهء آن، موضع می گیرند باید بین نقض حقوق بشر ناشی از بی ایمانی و نقض آن در حالت آنارشیزم، فرق بگذارند. نقض حقوق بشر آنگاه بصورت یك فاجعه دامن جامعه را می گیرد که ایمان به حقوق بشر در آن جامعه، در زیر ساطور جلاد جهل ، دچار مرگ شود. در شرایطی که بی ایمانی به حقوق بشر با پشتوانه تعصبات و تنگ نظری های سنت پوسیده روستایی و کمك های خارجی، خود را بر جامعه گسترده می سازد، سخن از حقوق بشر به همان اندازه، احمقانه است که سیب خواستن از سنگ. اگر سنگ سیب نمی دهد، از موج گسترش حاملان تعصب روستایی هم نباید، رعایت حقوق بشر را انتظار داشت. در چهار راهی عام، هم محاکمه صورت می گیرد و هم مجازات، اجرا.

سرعت عمل نشانه تعهد و ایمان به اسلام قلمداد می شود، بدار آویختن و ریختن خون انسان، چون جام آبی است که

ص۳

طالبان، عبور و مرور آزاد ژورنالیستان را در کابل ممنوع قرار دادند

به تاکسی داران دستور دادند که از سوار کردن خبرنگاران خود داری نمایند

در قبال تحدیدات وضع شده از سوی طالبان برای مطبوعات، این اولین اقدام رسمی و جدی طالبان است که ژورنالیستان خارجی را از عبور و مرور آزاد و تهیه و ارسال گزارش های بی طرفانه ممنوع می سازد. در دستور نامه ای که در شب پنجشنبه هفته گذشته از رادیو شریعت پخش گردید، صریحا از تاکسی داران خواسته شده که از سوار کردن ژور نالیستان خود داری نمایند.

بر اساس این دستور نامه، موتر حامل خبرنگاران را از سوی «اداره گرزندوی» تهیه می شود، و خبر نگاران حق ندارند که بصورت دلخواه خود، ترجمان استخدام نمایند. خبرنگاران موظف گردیده اند که برای استخدام ترجمان به اداره مطبوعات وزارت خارجه طالبان مراجعه نموده، تحت نظر این اداره، ترجمان های خود را استخدام نمایند. علاوتاً خبرنگاران خارجی حق ندارند که خانه های شخصی را برای بود وباش خود کرایه کنند. خبرنگاران ملزم شده اند که باید در هوتل انتر کانتیننتال کابل اطاق بگیرند.

گفته می شود وضع اینگونه تغیرات بعد از آن صورت می گیرد که این خبرنگاران اعمال نقض کنندهء حقوق بشر طالبان و دستگیریهای بی رویه مردم عادی را توسط طالبان به آژانش های بین المللی گزارش داده اند. طالبان در تلاش آن هستند که کوچکترین منفذی را برای درز اینگونه اخبار، باز نگذارند.

گرچه اینگونه فشار ها بخاطر آن صورت می گیرد که تمام گزارش ها باید به نفع طالبان به آژانس های خبری داده شود، ولی ناظران سیاسی معتقدند که اینگونه اقدامات، بیش از همه به ضرر طالبان تمام شده، چهره خشن و انعطاف ناپذیر آنها را به نمایش می گذارد. کمتر خبرنگاری حاضر خواهد شد که تحت این تغیرات سنگین به کار خود در کابل ادامه دهد. نتیجه این کار طالبان ممکن است به انزوای خبری افغانستان منجر شود، چیزی که مردم دنیا را به بی خبری مطلق از درد و رنج مردم افغانستان قرار خواهد داد!

کمکهای مادی و معنوی شما، ما را در نشر اندیشه های مردمی تواناتر می سازد.

Bank Al Habib Limited
F.C. Plaza - Sonhari Masjid Road
Peshawar Cantt.
Account No. 16098 - 55

هفته نامهء سیاسی، فرهنگی و خبری
امروز ما
زیر نظر شورای نویسندگان
UNIVERSITY TOWN P.O. BOX: 1073
PESHAWAR - PAKISTAN
شمارهء تلفون : ٤٣٥٦٨
قیمت یك شماره : ۳ روپیه یا معادل آن